

[Afghanistan Digital Library](http://hdl.handle.net/2333.1/8pk0p36x)

adl0919

<http://hdl.handle.net/2333.1/8pk0p36x>



This is a PDF version of an item in New York University's Afghanistan Digital Library (<http://afghanistandl.nyu.edu/>). For more information about this item, copy and paste the "handle" URL above into a web browser.

When referring to or citing this item please use the "handle" URL and not this document or the URL from which you downloaded it.

All works presented on New York University's Afghanistan Digital Library website are, unless otherwise indicated, in the public domain. The images available on this website may be freely reproduced, distributed and transmitted by anyone for any purpose, commercial or non-commercial.

NYU Libraries, Digital Library Technical Services, dlts@nyu.edu

ادب بحر خدمت خلق و بسجده سجاد و دل ششیت

بِحَبَابِكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا وَلَقَدْ عَلَّمْتِ الْكَوْمَ

این کتاب نایاب

زamani در تعلیم ابست الی عسکراتی

مشتمل بر حصه: حصه اول در خواندن یا نوشتن

حصه دوم قائم مقام کتاب اول و دوم فارسی

تأقیم کلان سیاہہ و سفات شریعت

۱۳۰۶ طبع شد .

[illegible]

سکتی (۸)

آب، تاب، قاب، ذات، قات، مات، باج،
حلج، گلچ، راح، آخ، واخ، شاخ، یاد، باد، شاد،
یار، کار، مار، خار، یاز، ناز، گاز، خاص، آتش،
داغ، باغ، زراغ، لاف، شاف، قاف، کاف، گا،
طاق، ساق، قاق، لاک، تاک، ناک، پاک، گدا،
راک، حال، سال، مال، دال، ذال، نام، شام،
جاف، آن، خان، جان، کان، پاو، ناو، شاه، گاه،
ه، جاه، آه، ماه، جای، چای، پای، دای، لای،
مای، وای -

۹۱
۱۴۰
دفعه پنجم

دو لفظ

پادشاه، خان آقا، پارسال، خان جان، شال با، چارپا،
نان بای، ساریان، گاواران، کاروان، شاه یاز، چال بید
خواندن لفظ اول کسر آخر که آنرا اصافت کو
ذات پاک، تاج شاه، آب صاف، شال ناپاک، خارپا
چاه پاک، نان شاه، آچار جام، چای خام، ماو پارسال،
باد صاف، یادیار، کار دانا، حال پاکان، بادام خام،
گاه گاوان، ما، دالان بلخ بالا، باران شام، سامان بلخ بالا،
تاوان چای شام کا کا، نان شام ما
کا کا، آقا لالا، بالای بام بلخ بالا، آتش، آذر، ناک پاک
چای صاف، کالای شام شان، بالای بام بلخ بادام

عبد الطیف جان می پستین خان عبد الغنی جان عبد الرحمن فی خان

ج ج ج ج ج عبد الرشید جان آغای کل کل جمع چ ج ج

م م م م م
(۳) آب پ ت ت

ج ج ج ج ج
د ذ ر ر ر

س س ش ش ش

ص ض ط ط ط

ع غ ف ق ک ل م

ن و ه ی ی ی

اب پ ت ش ج چ ح خ ر ذ ز ث ر ش

صد ض ط ع و ذ ق ک گ ر م ن و ه ی ی ی

اگرچه حروف ذیل را شفوی، و وسطی، و حلقی میگویند
مگر از ابتدا تا بنا فب تقیب ذیل میباشد.

حروف شفوی
حروف وسطی
حروف حلقی

(پ م ب ف و ی) (ذ) (ت ط)

(ز ذ ض ط) (س س ص ش)

(ش ش ش ح چ ق ک ک ل ن)

(خ غ ح ع ا ه و)

حروفی که عربیان تلفظ نمیکنند

ا ب ت ث ج ح خ ذ ز س ش

ص ض ط ع غ ف ق ک ل م ن

و ه ی

حروفی که در قافیه آمده اند

اح ورس ص ط ع ک گ ل م و

عنه
حروف
بی نقطه

کبصم
کبکبشسته شناخته
میشود و نموده با الاین

پایان میم است. حدر، سدسر «صد صر، طد طر» عدد، کد کر،

لدر، مدر، پدر.

عنه
خرق

در (در) که در حال

ن ف ذ خ رض

کبکب چون «ر» مینا

و «ر» بے صفت

و اینکه «ص» و امثال

دار و و «ط» ندارد

عنه

بلا نقطه داران، کبکب

و حالت کبکبی آن

و نقطه دار نقطه دار

عنه

(نقد خر صطع)

(تق ق ت)

(تشر)

ط غ

ت ق

ت ش ث

(نج جب)

ب ج

ی

پایان نقطه داران

یکه و بی مثل است بی نقطه

باید گفت که بی «آ» است

(چپ تیچ)

ح پ

(آواز دانی) ^{جلید} جناب حضرت محترم آقا عبدالقادر
 جان غانظیر بہ نسبت نمودن اخلاص
 بموجب آواز خود و کلام خود نظر شریف فرمایم کہ زحمت بہ ہم
 و اینکہ حروف ہم آواز بموجب کثرت و قلت وقوع تقریب بزرگ است جلد صریح
 و این می باشد الف اصلی گذشتہ بالای اول
 خوابانیدہ اند.

ا ا ا

خ

(ار) (ت ط) (ر د ض ظ) (س ص ش)

ا ا

ای

ا ا

ا ا ا

ا ا

ای

ا ا

ا ا ا

ا ا ا

ا ا

ای

ا ا

ب ب ب

بو

بی

با

پ	پ	پ	پو	پی	پا
ت	ت	ت	تو	تی	تا
ث	ث	ث	ثو	ثی	ثا
ج	ج	ج	جو	جی	جا
چ	چ	چ	چو	چی	چا
ح	ح	ح	حو	حی	حا
خ	خ	خ	خو	خی	خا
د	د	د	دو	دی	دا
ذ	ذ	ذ	ذو	ذی	ذا
ر	ر	ر	رو	ری	را
ز	ز	ز	زو	زی	زا

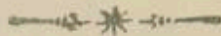
۱۳

ثا	ثی	ثو	ث	ث	ث
سا	سی	سو	س	س	س
شاشی	شو	شششش			
صا	صی	صو	ص	ص	ص
ضا	ضی	ضو	ض	ض	ض
طا	طی	طو	ط	ط	ط
طا	طی	طو	ط	ط	ط
عا	عی	عو	ع	ع	ع
غا	غی	غو	غ	غ	غ
فا	فی	فو	ف	ف	ف
قا	قی	قو	ق	ق	ق

۱۴

کا	کی	کو	ک	ک	ک
گا	گی	گو	گ	گ	گ
لا	لی	لو	ل	ل	ل
ما	می	مو	م	م	م
تا	تی	تو	ن	ن	ن
وا	وی	وو	و	و	و
ها	هی	هو	ه	ه	ه
یا	یی	یو	ی	ی	ی

«آخری شاه» جام، خان، دای، ساد .
میکنند که حرف آخر
را بفتح بخوانند و پس
زیاده برین نمی آید .



(سبق ۱۱ و ۱۲ و ۱۳)

ای بی بی تی تی جی جی جی جی دی دی ری ری
ژی سی سی سی سی طی طی طی طی غی غی غی غی کی کی
لی می می دی ہی -

«دی»
اشارہ کیجیے
کہ باقیل مزا بہ
کسی

(۴) - مشق ہر ایک باقوام مختلفہ خود تفاوت نقاط

بی جی سی سی طی طی غی غی کی می ہی -
ای بی بی تی تی جی جی جی جی دی دی ری ری
ژی سی سی سی سی طی طی طی طی غی غی غی غی کی کی
لی می می دی ہی -

ش ۱۹) این پیرین عید شیزیریم دیدیم

۵

هر یک ازین ده حرف به همراه «ی» را نیز مکرر باید نوشت.

بولانی، نابوری، سومان، صوفی، طوفان،

غوری، چاقو، کو، خاموشی، لاهوری.

مشق ای هر حرف به همراه «ی» و انجیت

بی، بی، سی، صی، طی، عی، فی، کی، می، هی.

بو، بو، سو، سو، صو، طو، عو، فو، کو، مو، هو.

متعلقه «ه» آخری

له

خاله، ناله، دانه، پاره، شانه، لاله، کاسه، کوزه، منو.

جوره، توشه، گوشه، گوره، خوره، شوره، جیره، سپینه.

کینه، بیره، نیمه، تیشه، میله، زیره، ریزه، ساقه، قیبه، ناگ.

میچ، کیسه، پوستینه، استینجانه، بارانه.

در آخری اش که میگوید
«ه» را نیز مکرر باید نوشت
و اینها را نیز مکرر باید نوشت
و اینها را نیز مکرر باید نوشت

اصل سبق تجور

تقی حاجی، من، تو، وی، کی، ای، دل، شد، مدلس
پس، نش، کن، ازدوشی، هر یک، بر حد گو

سر سر نه از چپ چپ به که چه
متعلق سبق تجور و فرق دار

جود، خرد، زرد، سرد، شد، شر، صد، صر، غر
قد، کر، کد، لر، مد، مر، بد، هر، بد، بر، تر

اسلم، اکرم، انور، سرور، شلغم، جلفوزه، کشمش، کلچر
تنگه، اوردگ، زردک، شبنم، گندم، ازن، موم
مل، بلبل، فتن، گفتن، منقل، حلوا، سر، سردار
صاحب، نصوار، مردار، اصحاب، سردار

متعلق سبق تجور
شماره اول
تقی حاجی
من
تو
وی
کی
ای
دل
شد
مدلس
پس
نش
کن
ازدوشی
هر یک
بر حد گو
سر سر
نه از چپ
چپ به
که چه
متعلق سبق
تجور و فرق
دار
جود
خرد
زرد
سرد
شد
شر
صد
صر
غر
قد
کر
کد
لر
مد
مر
بد
هر
بد
بر
تر
اسلم
اکرم
انور
سرور
شلغم
جلفوزه
کشمش
کلچر
تنگه
وردگ
زردک
شبنم
گندم
ازن
موم
مل
بلبل
فتن
گفتن
منقل
حلوا
سر
سردار
صاحب
نصوار
مردار
اصحاب
سردار

۱۱۲

طراز

سوی

کتاب

۷

احمد جان، سرور خان، میوه، نرد الو، شفا الو، شویان
انسان، حیوان، شیطان، زرگر، مسگر، دولت، بحر
خرمن، جتر، منتر، مطلب، مقصد، مقفی، منکر ش
حاضر، خنجر، صندر، مظلوم، مقصود، خیر، کپطان
نوروز، حیران، جنگل، منگل، محمود، مظلوم، نرد
مغور، صندوق، صندوقچه، مشرق، مغرب، گودا
گادار، پیزار، پایزار، ماشینخانه، نیزار
اصل سبق موقوف بعد التحو

شاه، جان، حال، شاد، باد، عرض، قدر، فرض است
تخت بخت، بخت، عمر، رفت، طفل خرد، پیر مرد، نرد
گشت، آب، نان، ملک، مال، اسپ، خرج، بخش

از این کتاب
بسیار
نسخه
در
موزه
توقیف
است
و
از
این
کتاب
بسیار
نسخه
در
موزه
توقیف
است
و
از
این
کتاب
بسیار
نسخه
در
موزه
توقیف
است
و

9

لیک ہائش ہایک ہیل ہشیر ہیر

و ۱۹۱۹، ۱۹۲۰، ۱۹۲۱

[illegible]

خوب، زود آتوت، یو، مور، دوز .

است

شوخی، کوت، روز، پوشش، توپ، چوب

مختلف

هستند، سند اشیر، سیر نام حرف جیم میم دال فال سیشین
دو موقوفه

داشت، کاشت، سوخت، ساخت، تاخت، باخت

آرد، گوشت، پوست، دواخت، دوست، نیست، کیت

۱۰
چسبیت، کارو، ماند، راند، شانه .

اصل سبق

۱۰
ابد طلب پدید پسر بتر خط ادب عبت خیر غلط کمر
گر بد کند اگر طبق بود شود مگس پرده دهن مره
سبق بگو، سخن بگو، مره، مکش، بلخ،
ولی بلی نمدر مکن فقط .

متعلقه ابد طلب

خدا، دوا، قدم، زدم، شکم، لگن، چین، وطن، نفس
قفس، چلم، بتر، چکش، تبر، عرض، حبش، پلو، چلو، لیلی
بنی، خنک، سبک، کفن، چین، نمک، خرد، برود، و
رسن، بود، غزل، کشد، پشک، پلنک . مصاحب

11

مناسب، جواهر، قنارین، لطر، مهر، بیر، قلم، الف،
رنج، قشق، شفق، دید، عجب، ستمک، قلبی، قلمی،
قلمدان، نمکدان، کلنگی، کمیدان، صمد.

اصل سبق مشدود

اول، محمد، صدیق، سید، جبار، غفار، ع
و سکون، نراز، حاتم، دلاک، ترقی، تنزل
شریف، هنوز کلان شانده
متعلقه مشدو

اللَّهُ مُعَلِّمٌ، مُتَعَلِّمٌ، مُدَرِّسٌ، مُقَدِّمَةٌ، أَنْتَ، أَنَّهُ، فَطَنَ

سلسله اشكال مختلفه بعضى حروف

برایر جام، حجم جنت، جزا، صد، سرود، حاضر ناظر علم
عقل بعد، فکر، کار کرد، مهر، ماش، بیم، میر، ابدیت، هشیار، به

متعلقه لفظ شریف

لطیف، ضریف، قریب، نعم، نعم، دود، قمیص،
درید، صغیر، کبیر، رحیم، شریک، کریم، قدیم، رفیق،

امیر، وزیر، چنین، حمید، مجید، تمیز، خرید، حریف،
قدیر، حقیر، فقیر، بشیر، تذیر، کلیم، عرقین، پشیر، خبیر،
متعلقه لفظ هنوز

رسول، قبول، غفور، شکور، سمور، تنور، خموش،
قوت، برت، شروت، نمود، بلوط، چموس

غیر، جنوب،
متعلقه لفظ کلا

غلام، تمام، کمال، لحاف، زغال، بیار، بهار، شیراب

حرام، جراب، خراب، جمال، جهان، کباب، کجاء،
طلال، ثواب، عذاب، کلاس، چنان، چنار، انا،
تیار، جوال، بیار، قطار، نماز، چهار، تماش، شمال،
عناد، قبالة، تقاره، کجاوه، نشانه، زمانه، زبانه،
همه، رومه، روانه، نواسه، کواسته، پیاله، خرابه،
چکاوه، غلاوه، خلاصه، چکاره،
متعلقه لفظ شده

نگفت، نمود، ندید، نشیند، زفت، نخورد، نداد، نماند، نزد،
نمیشد، نشیند، زفت، نخورد، نداد، نماند، نزد،

خواجه، خواندن، خواهش، خواستن، خویش، خود،
خواب، خور، خورشید

(در اینجا فیض آباد صحیح است)

رحمن، الله، اسمعيل، الحق، لكن، لهذا، سموار

که ستم اسیر کند هوا

قدم و کاغذ بیا

مصطفی، موسی، عیسی، یحیی، تورست، علی، او

صلوة، زکوة

عبد الاحد، عبد الباقی، عبد الفتی، عبد العلی، عبد الهادی

عبد الفتاح، عبد الجبار، عبد الخالق، عبد القادر، عبد الحمید

عبد الحمید، عبد الغریز، عبد الغفور، عبد الکریم، عبد الودود

عبد الرحمن، عبد الرحیم، عبد الستار، عبد الشکور، عبد الصمد

سخا، منی

محمدرضا خان

دین سبب جبار است
خواجه نشیند، چاکر در اینجا فیض آباد صحیح است

درین الفاظ دو معنی، و غیر از اینست
خواجه نشیند آن معنی است که انسان
و گاهی آن هم نیست باشد، و انسان

درست درست بخواند
و او میسر خاتمه در ساله، و واقع است و این

انفاطوری می آید و میگوید
انفاطوری می آید و میگوید

بسم الله، محمد الله، عبد الظاهر، عبد النبي.

عقبر، قنبر، ظنبر، زنبور، انبار، انبان، پنبه، شنبه
یکشنبه، دوشنبه، سه شنبه، چهارشنبه، پنجشنبه

ان لم

ظاهر، ظاهیر، باطن، باطنی، مثلاً، سابقاً، علماً

رؤف رحیم

رسول خدا، محبوب من، پدر تو، پسر او، برادر وی، مادر آنها

نگهبان من، خدای ما، کلاه احمد، نزد شما، ماه رمضان، ناکابل

شنبه عید، انبوه خلق

مولای من، خدا، چاقوی من، عموی شما، خالوشی، مامانی شما

نظام الدین، زمان الدین، عین الدین، قطب الدین
شمس الدین، غیاث الدین، شهاب الدین، ضیاء الدین
سعد الدین، احمد الدین، جمال الدین، کمال الدین،
بدر الدین

«متعلقہ محمد، محمود، احمد، غلام، جان، خان»

غلام قادر، غلام فاروق، غلام محی الدین، غلام حبیب
غلام محمد، غلام احمد، غلام صدیق، غلام علی، غلام جان
غلام خان، غلام سرور، غلام حیدر، غلام نبی، غلام
غلام رسول، سلطان محمد، آقا محمد، تاج محمد خان، محمد خان
احمد علیخان، علی احمد خان، نور احمد خان، احمد جان، علیجان

شیرجان، محمودجان، سید محمودجان، دوست محمدخان

متعلق به عید

عبد القادر، عبد القدر، عبد القدوس، عبد الغفور، عبد الحمید

عبد الحمید، عبد الغنی، عبد الغیاث خان، عبد السلام

عبد السمیع، عبد الشافی، عبد الرحمن، عبد الرحیم

عبد القصد، عبد الرؤف

متعلق به وزیر، ملا آخند، حاجی، ملک

وزیر حربیه، وزیر خارجیه، وزیر داخلیه، وزیر عدلیه، وزیر معارف

وزیر تجارت، ملک غلام خان، ملک محمد شریف خان

ملک عطاء محمد خان، ملک عبد الحلیل خان، ملک اموی خان

ملا دولت آخند، ملا ادهم خان، ملا محمد آخند، ملا محمد آخندزاده

محمد صدیق آخذ زاده، حاجی کامران، حاجی فضل حاجی باشی
معلم، استاد، معلم، شاگرد، تاجر، سوگر،
ملا غلام حیدر خان معلم، ملا قلندر خان معلم، میر اکبر
علیجان معلم، لعل جان تاجر، محمد عثمان تاجر،
معلمه ناصت

معلم، آقای شما، معلم خوب نعمت خدا، معلم خوب
نیکامی استاد، معلم بد وقت پدر، پدر شما، استاد ما،
مدرس، همه عاقل خدا، انا قندمار، بگی اعلی
خوبی هوا، کوه شیر دروازه، کشمیر
ماشینخانه، پادشاه عادل، استاد قابل
روشن نو، علم دشمن شکن، مسجد چل خشتی،

۲۰

آبادی تو، مَرَح سَرخ، سَک ابلق، زغال
 مُراد خانی، چرخ بقی، گوسفند سفید، بزغال سیاه
 بختک بهاری، میان صحرا، قورمه پلو بازشی
 قلم انگریزی، دریشی خوب، ماهوت اعلی، سار
 روسی، تفنگ جرمنی، شمشیر ایرانی، شفتالوی مُرخ
 چای قابل، شیر گاو، تیغ هند، اسپند، پوتین
 دور کجیت، موزه پوست ماهی، لحاف روسی، کرج
 افدن، پشیر تازه، زردالوی قیسی، خرابی خرابات، آبادی
 اهل علم، طرز آمانی در تعلیم، بست دلی، بخشش خدا
 کباب تکه، انجیر قندار خوب، ناک کابل شیرین است، اینج
 روسی است، حیدر بقال، بانجمر قصاب، سنجی بچا

آبادی نوهر مرچ

۲۱

۲۲

۲۳

۲۴

قوت علم از همه بالاتر است، پهلوانان کی علم دارند
هر که در علم پهلوانی بهتر باشد بران دیگر غالب می آید،
افزون فقره را هم خوب خوانده می توانید. کلوله پشتی،
میمنه، کلکته هم از الفاظ سخت میباشند.

(دانستن خط شکسته در ضمن مقصود از سرق حق می باشد ۲۲)
که بر لوله نمر هست و در اینجا سبق ذیل را ضبط باید نمود، که
کل حروف مرقوبه دفاتر را در برگرفته، اولاً اصل رقع را بر
خط درست خوانده بعد بر خط شکسته ضبط و تکرار نماید تا
شکل هر حرف در دل وی جایگیر شود.)

برادران چندان خرج به اندازه نخواه خود کن، خیال باطل را
اول من، از بازی و غیره بیکاری دور باش، بیا

مباش، هر که کوشش زیاد نموده بدرجه اعلیٰ
رسیده، میراث قابل اعتبار نیست، وجه عبدالله
و لک محمد حسن چه شد، دامن علم محکم گیسو که رضای خدا
و خوشنودی سرکار و الادراست، مبلغ پنج صد پیر
پخته کابلی را که از بابت قیمت یک راس اسب
فرستاده بودید رسید، زیاده بزخوار با شید فقط
واتلام، تحریر تاریخ یوم جمعه غره جمادی الاول ۱۳۱۴
شمسی مطابق ۱۳۱۴ قمری.

بله را عین منم فوج باندانم تخلص کنم، خیب باطله
زن، از بازوهای یکدیگر برایش، بیکر مبشر، هر کشتن زید
برجه اعلیٰ رسید، میراث قابل اعتبار نیست، عجب الله محمد

۲۵

بلی با اگر درجه امتحان را زیاده برده باشی و خوب
خوب هم داشته باشی بلا شک خوش باش زیرا که آن
خوبی ذات خود شمایست .

ای پسر شوق چه بازی و چه خوراک داری ، آنهم در سبق
موجودند ، غرت و روپیه هر دو بواسطه سبق پیدا شود
و روپیه باز هر چه نه خریده میشود ، و این روپیه تمام هم ندارد
دین و دنیا هر دو بواسطه سبق حاصل میشود .



ای عسکر غیور و وطن عزیزمان ، شجاعت یک قوت است
که هر چند علم و عقل در انسان زیاده شود ، این قوت
کمال مینماید ، بنابراین کسانی که عالم و عاقلند بر موقع

لازم مرگ را چنان دوست دارند که الهیان
تنگی را، و با آن محبت مرگ داشتن و وقوع مرگ ضرر
نیست، بلکه اغلب آدمیان شجاع بفضل خداوند
می پائینند، الغرض بهیچ صورت در هیچ وقت از مرگ
خود خوف نباید کرد، که آن بیوقت آمده نمیتواند، و
بر وقت خود چون بیاید دفع آن ممکن نباشد، از ازو
حضرت علی کریم الله وجهه میفرمایند که:-
دو روز حذر کردنت از مرگ و از روزی که قضا آید و روزی که قضا
روزیکه قضا آید و کوشش کنی در روزیکه قضایت و مرگ و یا
بنابر مذکور خوف از بعید علمی بعقلی برای انسان
عارض میگردد، و الامرک بر روش انسانیت

۲۷

فی الحقیقت زندگی با عزت است، و زندگی بر خلا
النسایت عار و خجلت.

جواب از طرف عسکر

تصدّق حضور اعلیٰ حضرت غیور خود شویم، تا این عصر
سعادت حصر آنچه خود دیده یا از اسلاف خود شنیده بودم
اکثر ادرکارهای خیر نما از بلا دست خود یا شر و ضرر را در انجام
آن مشاهده می نمودم، بنابراین ازین سبق خود نیز
درین فکر بودیم که آیا درین چه مدّعاست، و حال چون
بقدر لازم چاشنی آنرا چشیدیم، دیدیم که سراسر
خیر و نیاید آخرت مابود، و آنچه پدران مابد عالم
بسیار از بصر ما میخواستند و نمی توانستند، حال پدر

تاجداران بمانان و تنخواه هم دادند، و هم آرزو
والدین ما را بمقت از بهر حاصل فرمودند.
و چون زیر دستان همه وقت برآید بالا دست
خود دعای کنند، و این نه از ان قبیل است
که بظاهر دعا کنیم، لکن اعوض این را از حق تعالی را
پادشاه غازی خود ما چنان خوانیم که اگر مقصدشان
اصلاح و حکمرانی کل نبی نوع باشد هم حق جل و علی نصیب
فرماید، که او تعالی هم بخیر عموم بسته مانده خود را
میباشد، و آنچه در اختیار ما است فداکاری خود ما
در ان باب همه وقت به آرزو و تمام حاضر
و منتظر میباشیم، زیاده پامینده باد ترقی

افتان زنده یاد امیر امان الله خان .

ویک حرف اہم دیگر بخدمت برادران عزیز
خود عرض میکنم کہ ہمیشہ نقص کلی ازان برائے
انسان عاید میگردد، و در وطن عزیز ما از ابتدا
بے پروائی ازان شدہ، کہ در عقب ماندہ،
و آن این است :-

کہ منصب دار کلان انگیز، و یا از دولت مہذب دیگر
ہر گاہ دریاب کہ ام کارے با آدم غریب نہایت
وعدہ کہ ام ساعت فردا نمود، بالضرورہ در انوار
موعود اجراء آرا می نمایند، نہ وقت این
ضایع می شود و نہ ازان، و در وطن عزیز ما از

۲۰

مساوی چه بلکه از ماتحت هم اینچنین بپروائی
بسیار مشاهده می شود، و از مافوق که خیمه
یک خنده هم بر آن می کند، از بهر دفع دروغ
دیروزه وقت خود را بر بافت دروغ دیگر ضایع
می سازد، و ازین حالت در بعض جاها چنان
مناقشه حادث می گردد که آخر الامر موجب ضلوع
انفس و اموال می گردد، از گرفتاری چنین سخت
و دفع دروغ نهضای بی فائده در امور شخصی خود هم
در عقب می ماند و حس نمی کند، باید که انسان درین باب
بسیار متوجه باشد که یک دقیقه وی ضایع نشود،
از ازودینجا سبق مستقل از نیمه عا ساخته شده

۱۲۳۴۵۶۷۸

۳۱

ازقام نه گانه پند قسم

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۰
فارسی

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۰
شکی

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۰
انگریزی

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۰
پنجابی

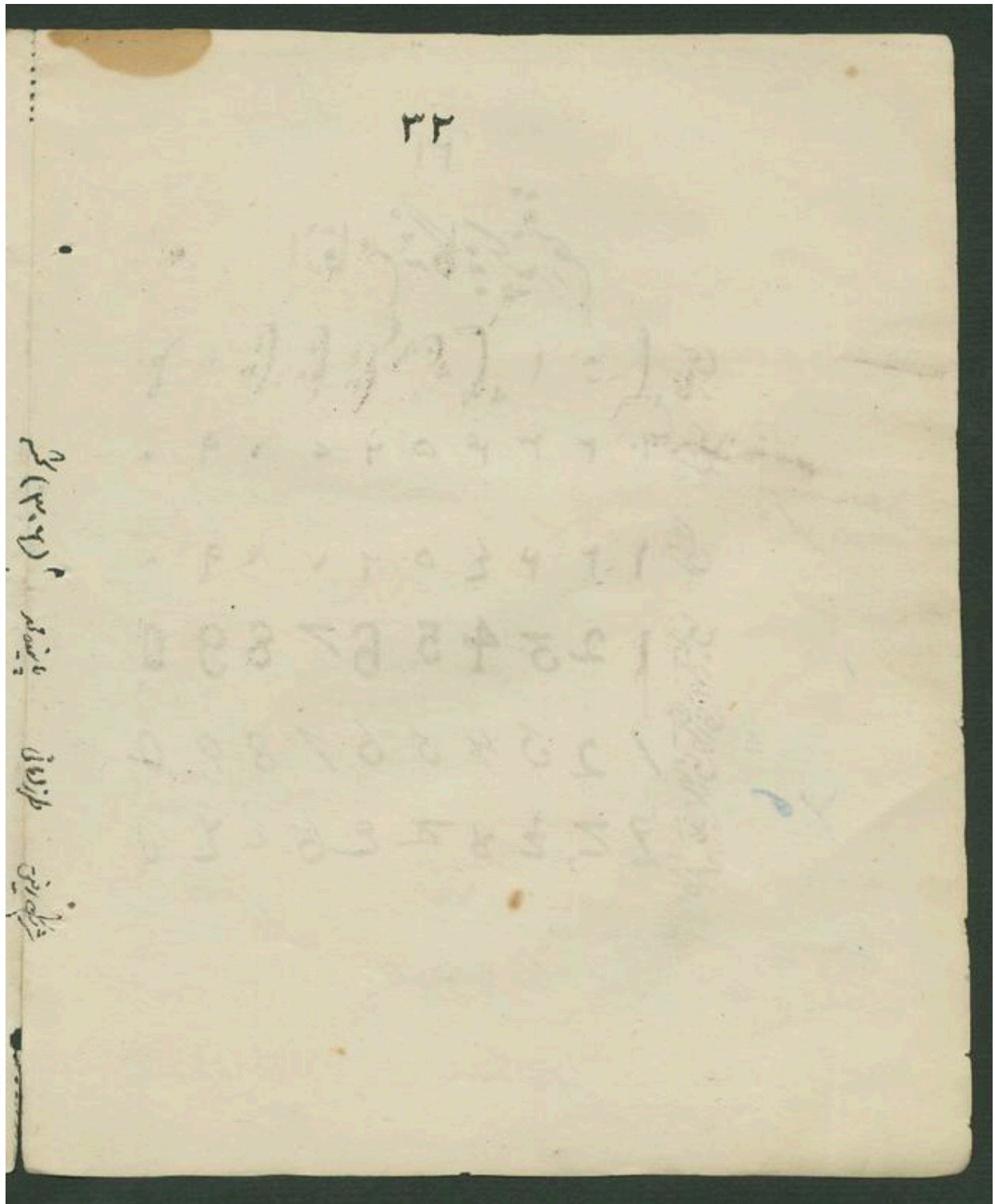
۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۰
انگاری

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۰
تجاری

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۰
عربی

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۰
فارسی

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۰
فارسی



۳۳

سَبَقِ (۵۲)

(خواندن هر لفظ اجنبی به توسط حركات)

«شناختن حروف عربی بمقابل این فارسی»

(۳۰) پادشاه ما آرام و برقرار باد، از

خوشبختی حضرت او در کل کارهای

دین و دولت انتقد آسانی حاصل خواهد

شد که جای حیرت باشد، پس لازم که ما شکر کنیم

عربی

پادشاه ما آرام و برقرار باد از خوشبختی حضرت

او در کل کارهای دین و دولت انتقد آسانی

حاصل خواهد شد که جای حیرت باشد

(۱۱۲)

تتمت

مسائل

تتمت

۳۴

پس لازم که ما شکر کنیم.

این سه رقم حرکات را یکبار بخواند، و باز در هر قسم

خواندن کدام حرف از بتدی بخوابد

اَبَ تَ ثَ جَ حَ خَ دَ ذَ رَ زَ سَ شَ صَ ضَ طَ ظَ

عَ غَ فَ قَ کَ لَ مَ نَ و ه ه ه عَ یَ یَ کَ یَ نَ

اَبَ تَ ثَ جَ حَ خَ دَ ذَ رَ زَ Sَ شَ صَ ضَ

طَ ظَ عَ غَ فَ قَ کَ لَ مَ Nَ و ه ه ه یَ دَ

اَبَ تَ ثَ جَ حَ خَ Dَ ذَ Rَ Zَ Sَ شَ صَ ضَ طَ ظَ عَ

فَ قَ کَ لَ Mَ و ه ه ه یَ Rَ

سه قسم متون یعنی نون و ا

اَبَاتَا جَا حَا خَا دَا ذَا رَا زَا Sَا شَا صَا ضَا طَا ظَا

(۹۱۲۳)

صداها

نوعت نون

اِبْتِثَّ جَجْجْ دِزِزِشْشِ صِصِطِطِ
عُغْغِقِ كِلِمِ مِوِوِ عِئِ .
اِبْتِثَّ جَجْجْ دِزِزِشْشِ صِصِطِطِ
عُغْغِقِ كِلِمِ مِوِوِ عِئِ .

سہ جورہ دیگر کہ بالف و زبر خجری و سیا و کسرہ خجری و ہوا و
ضمہ مسکوئہ خجری است، و در خواندن تفاوتی ندارند، مگر
پچنہیں کسرہ و ضمہ بجز (ہ) دیدہ نشدہ

اَبَاتَا ثَا جَا حَا خَا دَا فَا رَا زَا سَا شَا صَا ضَا
طَا ظَا عَا غَا فَا قَا كَا لَا مَانَا وَا هَا يَا .
اَبَاتَا ثَا جَا حَا خَا دَا فَا رَا زَا سَا شَا صَا ضَا طَا ظَا عَا

۳۶

فَقَالَ لَا مَذَودَ يَ .

ای بی تی جی حی خی دی دی سری زنی سنی شی
صنی ضنی طی ظنی غنی فی قنی کی لی می نی
وی هی بی .

۱۵۰

أَوْ بُوتُوْهُ جَوْحُوْهُ دُوْهُ زُوْهُ شُوْهُ
طُوْهُ عُوْهُ فُوْهُ كُوْهُ مُوْهُ وَهُوْهُ .
هَ مَعَهُ

سَبَقِ (۵۷)

از قرار «حق، حی»

إِنْ هُمْ يَخْتَصِمُونَ لِلَّهِ أَوِ انْزِلْ مَعَ نَارِ بْنِ زَيْدٍ
إِنْ مَرَّتْ أَحَبُّ بَرَكًا رِزْقًا .

باید دیده شده آید «در الف آمده فقط»

مُشَدِّدٌ

عَمَّ كَلًّا وَهَاجًا إِنَّ إِنَّا نَحْتَاجُ فِي الصُّورِ
فِي الدُّنْيَا سَبَّحُوا كَذَبُوا رَبِّ السَّمَوَاتِ
وَزَيْنَا السَّمَاءَ الدُّنْيَا

سَبَقُ (٥٨)

در حالت وقف

مَعَاشًا خَاشِعَةً ط فِي الْحَافِرَةِ ط نَحِيرَةً ط
طَوِي ط طَغَى ط يَسْعَى ط يَزْكَى ط
ضَمِير

كَتَبَ كَتَبَا كَتَبُوا - كَتَبَتْ كَتَبَتَا كَتَبْتُن
كَتَبَتْ كَتَبْتُمَا كَتَبْتُمْ - كَتَبَتْ كَتَبْتُمَا كَتَبْتُن
كَتَبْتُ كَتَبْنَا

۳۸

معنی را هم درین سلسله ذیل باید گفت

سَبَقُ (۵۹)

هُوَ هُمَا هُم هِيَ هُمَا هُنَّ
أَنْتَ أَنْتُمَا أَنْتُمْ أَنْتِ أَنْتُنَّ
أَنَا مَحْنُ .

خَلَقَهُ خَلَقَهُمَا خَلَقْتَهُمْ خَلَقَهَا خَلَقْتُمَا خَلَقْتُنَّ
خَلَقَكَ خَلَقَكُمَا خَلَقَكُمْ خَلَقِكِ خَلَقَكُمَا خَلَقْتُنَّ
خَلَقَنِي خَلَقْنَا .

إِيَّاهُ إِيَّاهُمَا إِيَّاهُمْ إِيَّاهَا إِيَّاهُمَا إِيَّاهُنَّ
إِيَّاكَ إِيَّاكُمَا إِيَّاكُمْ إِيَّاكِ إِيَّاكُمَا إِيَّاكُنَّ
إِيَّايَ إِيَّانَا .

۳۹

عَلَيْهِ عَلَيْهِمَا عَلَيْهِمْ عَلَيْهَا عَلَيْهِمَا عَلَيْهِنَ
عَلَيْكَ عَلَيْكُمَا عَلَيْكُمْ عَلَيْكِ عَلَيْكُمَا
عَلَيْكُمْ عَلَى عَلَيْنَا .

سَبَقِي (۶۰)

تکلم سخن گوینده را گویند ، مخاطب آنکه سخن
با وی کنند ، غائب آنکه سخن از وی گویند ،
مذکر مرد ، مؤنث زن ، مفرد یکی ، تثنیه
دو ، جمع ، بسیار .

(اوزان فعل باضی معلوم شراب ثلاثی مجرد بهر حرکت عین میآید)
فَعَلَ ، فَعَلَا ، فَعَلُوا ، فَعَلْتَ ، فَعَلْتَا ، فَعَلْنَ ،
فَعَلْتُمْ ، فَعَلْتُمَا ، فَعَلْتُمْ . فَعَلْتِ ، فَعَلْتُمَا فَعَلْتُنَّ

٤٠

فَعَلْتُ فَعَلْنَا .

سَبَقُ (٦١)

(اوزان فعل مضارع مجهول که از همه ابواب یکسان بجهتین میآید)

فَعَلَ فَعَلُوا - فَعِلْتَ فَعِلْنَا فَعِلْنِ

فَعِلْتِ فَعِلْنَا فَعِلْتُمْ - فَعِلْتِ فَعِلْنَا فَعِلْتَنِ

فَعِلْتُ فَعِلْنَا .

(فعل مضارع معلوم شباهت کور بهر سه حرکت عین میآید)

فَعَّلُ فَعَّلَانِ فَعَّلُونَ - تَفَعَّلُ تَفَعَّلَانِ تَفَعَّلُونَ

تَفَعَّلُ تَفَعَّلَانِ تَفَعَّلُونَ - تَفَعَّلَيْنِ تَفَعَّلَانِ تَفَعَّلْنَ

أَفَعَّلُ نَفَعَّلُ .

— — — — —

۴۱

(فعل مضارع مجهول ابواب کو بیکھرت یعنی بفتح عین بیانید)
يُفَعِّلُ يُفَعِّلَانِ يُفَعِّلُونَ — تَفَعَّلُ تَفَعَّلَانِ تَفَعَّلُونَ
تَفَعَّلُ تَفَعَّلَانِ تَفَعَّلُونَ — تَفَعَّلَيْنِ تَفَعَّلَانِ تَفَعَّلْنَ
أَفَعَّلُ تَفَعَّلُ .

سَبَقِ (۶۲)

(۳۱) نُوحِي هَا .

(۳۲) أَوْحِي كَا .

(در حالت وقف کہ یکی از حروف مدہ ماقبل آخر آید یا نہ)

(مدہ اوسط می شود)

يَعْلَمُونَ ط أَحَادِيثُ ط إِلَى الظُّلُمَاتِ ط .

(۳۳) "سُوءَ الْعَذَابِ - مَا لَهُ أَخْلَدَهُ ط"

«فِي أَعْنَاقِهِمْ - مِنْ دُونِ الْهَمَّةِ»

«مَا أَغْنَى - أَوْلَعِكَ»

سَبَقِ (٦٤)

(٣٤) وَلَا الضَّالِّينَ ط

(٣٥) (م ع ه ض ط) (ج)

(لاصلي) (ص ز ق)

(٣٦) «ر» ونقط مبارك «الله»

قَرِيبٌ رَحِيمٌ كَافِرُونَ هـ

وَأَسْتَغْفِرُهُ ط أَرْسَلَ قُرْبَةً

بِسْمِ اللَّهِ مِنْ اللَّهِ رَسُولُ اللَّهِ



سابق (۶۴)

(۳۷) ی ر م ل و ن .

«ل» اَنْ لَا خَوْفٌ جَمِيعٌ لَدَيْنَا

«ر» مِنْ رَبِّهِمْ مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ .

«ی» مَنْ يَشَاءُ خَيْرًا يَسِّرْهُ .

«م» مِنْ مَّسَدٍ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

«ن» مِنْ تَنَاصُرِينَ رِحَالًا نُوْحِي .

«و» مِنْ وَلِيٍّ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ .

و بعد هر خون لت خور اگر یکی از حروفِ حلق آید، در آنجا

تو دونون خوب ظاهر و معلوم را خوانده میشود، و «حرف

صلبی شش بود ای نو عین = همزه، با و حا و عین و نون»

۴۴

مانند

مَنْ آمَنَ عَنْهَا مِنْ خَضَرٍ مِنْ خَشْيِ

مَنْ عَمِلَ مِنْ غَفُورٍ

و در غیر جامی مذکور با تخافا آند میشو و که غنّه دران

میباشد مانند

مَنْ ذَا الَّذِي عِنْدَهُ

سَبَقَ (۶۵)

شَرِّهِمْ لَسَمِ اللَّهُ الرَّحْمَنَ الرَّحِيمُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ

رَسُولُ اللَّهِ لَا إِلَهَ نِست هیچ معبود برحق و سزاوار

بِستش إِلَّا اللَّهُ مگر خداست تعالی مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ

حضرت محمد صلی الله علیه وعلی آله و سلم فرستاده خداست

سَبَقُ (٦٦)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
أَمَّا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ۝ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ۝ مَا لَكَ يَوْمَ
الَّذِينَ ۝ أَيَاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ ۝ اهْدِنَا الصِّرَاطَ
الْمُسْتَقِيمَ ۝ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ
عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ ۝ آمِينَ

سَبَقُ (٦٧)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْمُتَرَكِّفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ ۝ أَلَمْ
يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ ۝ وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا
أَبَابِيلَ ۝ تَرْمِيهِمْ حِجَارًا مَرَّةً بَعْدَ مَرَّةٍ ۝ فَجَعَلَهُمْ

كَعَصْفٍ مَّأْكُولٍ ۝

سَبَقِ (٦٨)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ ۝ الْغَيْمُ مِجْلَدٌ الشِّتَاءِ وَ
الصَّيْفِ ۝ فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ ۝
الَّذِي فِيهِ أَلْهَمَهُم مِّنْ جُوعٍ ۝ وَأَمَنَّهُم مِّنْ
خَوْفٍ ۝

سَبَقِ (٦٩)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
أَرَأَيْتَ الَّذِي يَكْذِبُ بِالْدِّينِ ۝ فَذَلِكَ الَّذِي
يَدْعُ الْيَتِيمَ ۝ وَلَا يَحْضُرُ عَلَيْهِ طَعَامُ الْمُسْكِينِ ۝ فَوَيْلٌ

٤٧

لِلْمُصَلِّينَ ۚ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ ۚ
الَّذِينَ هُمْ بِرَأْوٍ ۚ وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ ۚ

سَبَقِ (٧٠)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
إِنَّا أَنْعَمْنَا عَلَى الْكَافِرِ ۚ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ ۚ إِنَّ
شَانِكَ هُوَ الْبَاطِلُ ۚ

سَبَقِ (٧١)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ ۚ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ ۚ وَلَا
أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ ۚ وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَّا
عَبَدْتُمْ ۚ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ ۚ لَكُمْ

دِينُكُمْ وَلِي دِينٍ ۝

سَبَقِي (٧٢)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ۝
إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ۖ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ
فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا ۖ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْ
لِنَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ مِنَ الْمُتَوَكِّلِينَ ۝

سَبَقِي (٧٣)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ۝
تَبَّتْ يَدَايَ إِلَى الْهَبِ ۖ وَتَبَّتْ ۖ مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ
وَمَا كَسَبَ ۖ سَيَصْلَىٰ نَارًا إِذَا تَلَهَّبَ ۖ
وَأَمْرًا تُهْدَىٰ حَتَّىٰ تَلَا حَطَبٍ ۖ فِي جِيدِهَا

٤٩ س س س

حَبْلُ مَرِّ مَسَدٍ

سَبَقَ (٧٤)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ۝ اللَّهُ الصَّمَدُ ۝ لَمْ يَلِدْ ۝ وَلَمْ
يُولَدْ ۝ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ ۝

سَبَقَ (٧٥)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ ۝ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ ۝ وَمِنْ شَرِّ
غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ ۝ وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ ۝
وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ ۝

سَبَقَ (٧٦)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ ۝ مَلِكِ النَّاسِ ۝ إِلَهِ
 النَّاسِ ۝ مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ ۝ الَّذِي
 يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ ۝ مِنَ الْغَيْثِ وَالنَّارِ
 (اجزائاً نماز که بعد از خط این باز نماز با افعال با یک نشانه شود)

سَبَقُ (٧٧)

اللَّهُ أَكْبَرُ، سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ وَتَبَارَكَ
 اسْمُكَ وَتَعَالَى جَدُّكَ وَلَا إِلَهَ غَيْرُكَ .
 سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ .
 سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ .
 رَبَّنَا لَاكُمُ الْحَمْدُ .

سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى.

سَبَقِي (٧٨)

الَّتِي بَاتُ لِلَّهِ وَالصَّلَوَاتُ وَالطَّيِّبَاتُ السَّلَامُ عَلَيْكَ
أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ ط السَّلَامُ عَلَيْنَا
وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ ط أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ.

سَبَقِي (٧٩)

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ
عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مُجِيدٌ اللَّهُمَّ
بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ
وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مُجِيدٌ اللَّهُمَّ رَبَّنَا آتِنَا فِي النَّارِ

۵۲

حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ
السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ

سَبَقِي (۸۰)

دُعای بعد از نماز

اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ وَمِنْكَ السَّلَامُ وَالْيَقِينُ
السَّلَامُ حِينَ رَبَّنَا بِالسَّلَامِ وَأَدْخِلْنَا دَارَ السَّلَامِ
تَبَارَكَتَ رَبَّنَا وَتَعَالَيْتَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ

سَبَقِي (۸۱)

همه افعال و اقوال هر نماز را یاد داریم، و اینهمه اقوال نماز
زبانی خوانده میشود چنانکه حرکت لب نمازگزار باید دیده شود
الائیت که آنرا زبانی یاد گرفته ایم، اما وقتی که بر نماز ایستاد

۵۳

یشویم آنرا بدل میگوئیم که نیت فرض است آن
عبارت از اراده دل است نه زبان، پس مبادا
آن ساقط شود، و چنین است امضا امام ربانی
محمد الف ثانی رحمه الله تعالی علیه .

یشویم آنرا بدل میگوئیم
ابادی نوسجده پول خشتی برج سرخ زغال مراد خانی

(تقدیم مقام سال اول و دوم فارسی)

قمری هفتاب شمس آفتاب را گویند، و هر کدام ایشان
سال و ماهی بخود دارند، چنانکه یکسال قمری این دوازده
ماه است: به محرم، صفر، ربیع الاول، ربیع الثانی،
جمادی الاول، جمادی الآخر، رجب، شعبان، رمضان
شوال، ذی قعدة، ذی الحجة.

و هر کدام این ماهها گاه ۳۰ و گاه ۲۹ روز
می آیند، اما در هر سال ضرور ششماه سی روزه
و ششماه بیست و نه روزه می آیند، روز اول هر ماه
غرة خوانند، و روز آخر ماه سی روزه را سلخ گویند.

پس همه روزهای این سال قمری ۳۵۴ میشود.
و سال شمسی عبارت ازین چهار فصل است
بهار، تابستان، خزان، زمستان، ای احمد هر کدام
این چهار فصل چند روز است، و میل حسیت به جناب
آقا فصل بهار نود و چهار روز است، ۳۱ روز اول آنرا
حمل، ۳۱ روز دیگر آنرا ثور، و ۳۲ روز آخر آنرا جوزا گویند
و فصل تابستان نود و سه روز است ۳۱ روز اول
آنرا سرطان، و ۳۱ روز دیگر آنرا اسد، و ۳۱ روز آخر آنرا
سنبله گویند، و فصل خزان هشتاد و نه روز است،
۳۱ روز اول آنرا میزان، و ۳۱ روز دیگر آنرا عقرب
و ۲۹ روز آخر آنرا قوس گویند، و فصل زمستان

هشتاد و نه روز است ۲۹ روز اول از جدی، و ۳۰ روز
 بقیه آنرا آرد، و ۳۰ روز آخر از حوت گویند، و این دوازده ماه
 فصلی را بنظم چنین آورده اند:—
 سرچشمه، نورانی، خورشید، و سلطان، و سنده، منیر، و عقرب، و بنی، و
 وهد، و انزلی، و بهار، و حساب، و بخار، و منظم، و آشته، و اندیس، و بیکه
 ما اولاً کلمات ایجد و حساب، و بنی، و انزلی، و این است:—
 ایجد، هوتر، خطی، کلن، سغفص، قرشت،
 متحد، ضلع، و حساب آن در ابیات اینک:—
 ز ایجد تا خطی، و آن واحد است، و شمر عشرت تا حالمی، و آن
 پس آنکه مائه و آن آشتاد و پنج، که این تقریر هم از آریادا
 و در جدول آنها این است:—

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰

پس عدد ماہیہ مذکورہ ششمی را چہین آوردہ اند۔

لاولالب لاوالا ششست
۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

وہمہ روزائے این سال شمسی را چون جمع کنیم
۳۶۵ روز میشود .

پس این سال شمسی از ان سال قمری یازده روز کلان شد.

اے احمد این تفاوت یازده روز را بطریق مثال

برائے من دانستہ کردہ میتوانی: بلی صاحب میتوانم

مثلاً اگر یک وقت چنان برابر شود که یک روز هم اول محرم

و هم نور و ز باشد، از انز و چون سه صد و پنجاه و چهار و زیگند

سال قمری کامل میشود، ضرور است که حُرْم دیگر نوشود،

تا چون یازده روز دیگریم بگذرد سال شمسی هم کامل خواهد

پس روز دوازدهم آن محرم باز نوروز خواهد بود، و اسامی
 ماههای شمسی را نیز کی رومی چنین آورده اند:-
 مارت میسانست و مایس باخیران و تمون بهست آگستوس
 ایلول قشورین ایوان و بعد از آن باشد و کانون از
 شهر ترک روم و زین اسامی چون توگدشتی شباطش
 حوت دان و ماههای انگیزی را چنین نظم کرده اند
 جنوری فروری مارچ اپریل و جون جولائی اگست و ستمبر و اکتبر
 هست اکتوبر و نوامبر و دسامبر و بعد از جدی باشد اول انگیزه
 و ترکان هر سال شمسی را ایل گویند و بنام یک حیوان
 یاد میکنند و دوازده سال را یک دوره خوانند.
 و نام این دوازده سال بزبان ترکی و فارسی نظم این است

(۱۱۲)

تسمیه

هفت

ترک

میخکان آو دو بارش توشقان و سبیل، سیدان و نوبت قوی و دهمای سال
 بیخی سبیل پس تکیه قوی نیست بعد از آن چه سنگور را بدن که شوی صاحب کمال
 موش و تیر و پیک و خرگوش و شکار و زین چارچو بگذری نهنگ آید و ما
 و انگاه با سپید سفند است بچه حمد و نه و مرغ و سگ و خوک و آخر کما
 و چون در فارسی بسی از الفاظ عربی بهم می آیند از آنرو معلوم در
 حرکات آن کوشش میکنید پس لفظی که بر وزن مفاعله باشد
 ما از امی شناسیم، یا انصر و رفتح عین میخوانیم مانند
 مُدَاکِرَه، مُنَاظِرَه، مُعَاظَلَه، مُدَاَفَعَه، مُبَادَلَه، مُنَاقَشَه،
 مُجَادَلَه، مُتَقَابِلَه، مُسَابَقَه، مُجَارَبَه، مُرَافَعَه، مُسَاکَلَه، مُجَابَرَه
 مُطَالَعَه، مُصَافَحَه، مُعَانَقَه، مُحَافَظَه، مُخَالَفَت
 مُنَافَقَت، مُمَانَعَت، مُشَالَفَت، مُفَارَقَت، مُوَا

مطابقت، متابعت، مناسبت، مشابهت، نجات
مخالفت، مساعدت، مظاهریت، مداهنت، دخلت
مشارکت، آآن اسم فاعل شان می باشد که کبر
عین یعنی کبر با قبل آخر خوانده میشود، مانند :-

مخالف، متناقض، مناسب، موافق، مطابق، مجاز
و بسیار می باشد که بموجب حرکات معنی بالکل چپ
میشود، چنانکه بعضی می گویند که من مستحق تفتیح های مملکت
بخشال اینکه صاحب حق می باشد من آن دیگری باید که
حق مرا بدهد و آن کبر عین یعنی کبر خوانده میشود و تفتیح ها که
او خوانده و تحقیق چنان معنی میدهد که اقرارم بر اینکه
من ملائم حق او بر من است، و بعضی لفظ «اخلاق» که

بفتح اول و جمع خلق است، و الف جمع، مفتوح میسبب
«اخلاق» بکسر اول میخوانند غلط محض است و همچنین «اخلاص»
که بکسر اول است بعضی بفتح آن یعنی «اخلاص» میخوانند
و چنان تعلیم میدهند که مالملا هستیم، یاد داریم پنچین کسر و
فتح چه قسرق دارد، ما علمای تبحر اهل مغنی مبتدا
الفاظ را چه کنیم، اگر این دعوائے او را تسلیم کنیم
بدر از آن میشود که گوید از عدم توجه غلطی کرده ایم بسبب اشتباه
اعزّه و شرفار ایشان در همین غلطی انداخته اند، پس کما
قرآن مجید را هم که هر طور بخواند باید که باکی نباشد، و حال آنکه
حرکات غلط کفرناست میشود.

۶۲

غزوات

برای پادشاه

تصدق حضور شوکت و نور مرام نشورا علحضرت پادشاه معظّم
بناری خود شوم عرضداشت نور احمد ولد سلطان احمد
قوم علینانی ساکن پشت رود قند نایاب
برای وزیر و پسر پسر
جناب عالی قدر جلالتاب مخدومی معظّمی وزیر صاحب
حربیہ یا سردار سپہ سالار صاحب داعم مخدوم
و در اصطلاح جدید خلاصه کل عرج است .

۱۳
برای بعضی معترضین نویسد

بهره خوار و ارزان
لایق نیست که بگوید

جناب صاحبی امید گاهی مطاع مُعظم خائن
و یا فرقه مشر صاحب (یا) لوا مشر صاحب (یا) غنچه
صاحب (یا) کنکشر صاحب ضاعف الله اعزازهم
و دیگر اصطلاحات جدید را که در آخر کتاب
آمده کار نموده باشند.

برای پدر تو نویسد

قدای حضرت قبله گاه مُعظم خود شوم یا تصدق
حضرت قبله امجد خود شوم یا قدایت شوم
برای بعضی کلامان و استناد خود نویسد، مگر کلاما را
همین نحو بدون لفظ استناد مرقوم دارد:-

(۹۱۲)

سید

و

از

۶۴

صاحب معظم و مطاع مکرّم جناب استاد محترم خود را خادما
و دعا گویم .

برای کاکا خود نویسید

محمّد معظم بسیار شفیق محترم عطفیت شمیم خود را خادما و محترم
برای ماما نویسید

مخدوم مکرّم و مطاع محترم جناب ماما صاحب را
زاد اشفاقم .

برای برادر کلان نویسید

صاحب معظم و مخدوم محترم جناب آقا لای خود را خادما
برای برادر خور و یا فرزند خود نویسید

نور چشم ارشد اجمند، کامگار سعادت مند غلام حیدر جان از

۶۵ جناب والده ماجده محترمه معظّمه

عمر و جوانی بهره مند باشد. ^{فد} جناب والده ماجده محترمه معظّمه

برای والدیه تو ^{لید} خود را فدا شوم (ح) جناب محترم

جناب والده ماجده محترمه معظّمه خود را فدا شوم ^{جده من شفقه}

برای عمّه خاله نویسد ^{همراه عمه یا خاله من صاحب شفقه}

جناب محترمه عمّه (یا) خاله صاحبّه شفقه مکرّمه خود را ^{بلای من و وجود را مشتاق دستبوسم}

مشتاق دستبوسم. ^{سار تحقیق در}

برای شوهر تو

سار تحقیق و حافظ اصلی، سایه بلند پایه آن پرده پوش

طاهری و حامی واقعی این عاجزه را مادام احویات الی یوم المات

از سر این داعیه فدویّه شان کم و کوماه نگرداناد و از هیچ باب

خصوصاً از بجانب هیچگونه آثار پریشانی و غبار کدورتی

بذیل خاطر عاطر سیده مباد، بحق حضرت محمد وآله العظمیٰ

برای طبقات مردمان این خورده کلا

ارجمند، ارجمندین، برادرین، برادر عزیز الوجودین، محترمین،

محترم بنده
برای بعضی دوزخ تعیین بشاید، بعد دوطا و توغیر
اخوی مشق مهربان محبت بنسبانیان موت و موافقت

عزیز الوجود گرام غلام احمد خان سلمه الله المثنان،
موازی سه زوج بوٹ، و دوطا کلاه، پنج طاقت لنگی، و
یک شوب کُرتی، و یک دست رخت خواب، و دود
دریشی، و یک راس اسپ، و دود قطعہ مرغ دشتی

۱۱۱

۱۱۲

طرازانی

۱۱۳

و چهار جلد کتاب، و یکتاب ساعت یلوالی، پنج نسخه کلیم
و دو درجن قاشق خورد و کلان و بیست جام آئینه، و یکطرف
چای، و چهار دانه قلم، و پنج دسته کاغذ، و سه توپ
صحن، و مبلغ یکصد روپیه نقد که همه تعلقات خود فرستاد

دشت قبضه ششیر

بو ویدر سید

و غلام حیدر پیرا و زاده شما که در خدمت سرکار بوده، و
چهار بزنجیریل، و دو قلاده شیر، و سه قلاده سگ، و
سه فرد گاو دشتی، و چهل نفر شتر، و دو میل تفنگ
و دشت قبضه ششیر، و چهار منزل خیمه، و دو قطعه
و دشت سلک مروارید، و ده توله مشک اذفر، و شصت
ذرع قنایز هراتی، و بیست و یک عدد امانی پنج مثقاله، و دو

۶۸

شاهین شکاری، او شش ضرب توپ که به تعلق او بودند
از تحویل آن فارغ گشته، امید است که درین وقت
بخدمت بهتر از سابق مقرر شود.

در اخلاق

اے احمد علم خوب است یا اخلاق؟ هر دو خوب اند،
مگر وجد این کار سفارش در اخلاق زیاده تر نموده، و
از جمیع کارها خوبی اخلاق را مقدم تر دانسته چنانکه در آخر جزا
سوره چون تعلیم سپاهیان ارگ را نمود، روزی
اعلیٰ حضرت غازی بطریق عمومی فرمودند که با هر که مخا
به الفاظ درست نمودن بهتر، بلکه لازمتر است یعنی لفظ

«تو» هرگز در سخن آورده نشود، و بصیغه جمع غائب و
«فرمودن» و غیره مدعا داده شود که الفاظ را اثر
قوی زیاده میسبب باشد، چنانکه مخاطبه اگر با مدعی باشد
هم به استعمال الفاظ خوب احتمال دوستی دارد که
شنیدن الفاظ درست انسان را برتر تحم و جوانمردی می آورد،
و الفاظ خشن و نادورست اگر در مخاطبه دوست مستعمل گردد
هم او را از همان خیال خوب خود منحرف می سازد، و آخر
الامر از آن دوست خوب خود ناخوب می شود بنا
مذکور عزت دیگر نمودن فی الحقیقت عزت خود کرد
و این فرموده اعلی حضرت فازی را عنوان این مقاله اخلاقی
خود ساخت، نویسنده در باب گذران معلم میفرماید که

خوش گذرانی و بدگذرانی معلم را اکثر از غیر حاضرین او
معلوم میکنم، زیرا معلمی که کار را خوب میداند و اخلاق هم درست
باشد و درجه را بسیار حاصل نموده باشد، شاگردان او حتی المقدور غایب
نمیشوند، هر روزه حاضر، و بشوق تمام مشغول کار میشوند
اخلاق و شرافت وی بالقصوره در طبع شاگردان سیرایت
میکند، و شرافت در طبیعت انسان سیب باشد، بگذران
معلوم میشود، و نیز گفته که اظهار اخلاق ضروری و لازم
التصریح در بعض اوقات از بهر شاگردان لازم و ضروری است
تا بموجب تکرار در طبیعت ایشان خوب رسوخ یابد و آن نیست
و قلیکه اتفاق مکالمه شما با کلانان افتد بطریق شرم و حیاء چنانکه
با ایشان مخاطبه نموده باشید، اگر حال مقتضی بالادیدن شود

بالا بینید، مگر در مقابل، و چشم بچشم شدن بسیار گشت
و صدای خود را بر صدای ایشان بلند نسازید، و در مجلس
بکالا و خوب و غیره بازی نکنید.

و متوجه سخن کلانان باشید، اگر چه سخن ایشان از فکر
شرا بلند تر باشد، باز هم از حال و قرائن چینی استنباط
کرده می‌توانید، و چیزی را زیر تازی چراغ نگذارید، و
طرف کلانتر از طاق را در طاق بفرمایید، که قبل از افتادن
سزاوار خباب هستید، زیرا که اکثر کلانان جو امر و طبیعت
بعد از افتادن و شکستن چیزی نمی‌گویند تا در جمع
مسکین و محبتین دنیا شمرده نشوند، اگر چه در آن نقص
در دل شان می‌یابند، اما قبل از افتادن زجر بهتر لازم میدهند.

Page Not
Available

که یعنی اینهمه را واپس اعاده کن، که این خاصه عمر انسان با
نیمه میسازد، و همچنین چیزے را که ندانی و مسئله شرعیہ را که
در کتاب ندیده باشی، هرگز از عقل خود جواب مگو، چنانکه
بار ما مرغ یا چوپه مرغی از بهر فوج بدست کدام طفلی دوا
شده، که این را بسبب تا کدام شخصی برای مافوج کند، که
همان یا بیماری داریم واپس آورده، که فوج نمی کنند،
و میگویند چرا ما گناه خون این را برگردن خود بگیریم،
اگر فوج نکرده میگفت که ما کار داریم یا فوج آنرا یاد نداریم،
هیچ حرفی نبود، اما این که کار جاز را ناجائز بلکه گناه دانست
کافر شد، و اینکه اطفال و جفّال را عقیدہ بیدینی خود ^{خست}
و خون مرغ و انسان را مساوی دانست، و باز می بیند که

اکثر مسلمانان مرغ را می‌کشند، در عقیده سامعین ماند که
خون انسان هم عقیده گناه دارد، و حال اینکه کشتن مرغ
ثواب است و کشتن انسان قریب کفر، پس برین
عقیده متعذیه بغیر وی، اولایق مجبوسی بسیار سخت است
تا آنکه واپس مسلمان شود، و چنین بعضی بر بیک قول یا فعل معیولی
میگویند که آخر مسلمان هستی یا یعنی نیستی، و حال اینکه
بهمین سخن خود را کافر ساخت که مسلمان از آن مسلمان
خواند.

و هرگاه مخالفی را که از وجه انسانیت یابید، خود را کمتر از آن نسازید
بلکه کرده بیکذریع باید و شاید خود را از چنگ او و آزار باید



و نیز باید دانست که نشاء و منیع جمیع اخلاق و مهمیه تعلیمی است
زیر انفس هیچ انسان تعطیل را قبول نمیکند، بالضرورت یک
شغل و کاری را میخواهد، لهذا دول معظمه یورپ بر این
حرف رسیده اند که از ابتدای طفولیت در نگه داشتن
و تربیت دماغ اولاد خود کوشش میکنند، از سن هفت
سالگی چون داخل مکتبش نمایند در فکر رقابت و مسابقت
می افتند از آن روز در سن چهارده سالگی و زمان ساده و
از جرمن و فرانس و روس و انگلیز و غیره بحال حسن و خوب
دیده میشوند، مگر آنقدر بمطالعه و نوشته و تهیه رقابت
فردا گرفتارند که فرصت بازی خوردن از آنها نخواهند داشت
و آنکه بخواهند شان خیال کرده میشود، آنهم باندازه عمر

و سال خود صد کار ضرورت را عاشقی دارند، نه خودش تعلیم یا چنین
 دهمه هست و نه بدگیری تعلیم میکند، اما آنانیکه نه علم دارند و نه معلوما
 تا مشغولیتی بآن داشته باشند، پس در حالت سیاه ولی بهما که دیگری معرت
 بینماید، و خواهش او را بجا آورد، کار با ضرورتی بکتاب هم ندارد، پس چگونه
 از راحت و مرعت مفت کشتی نماید، بعد از کلانی باز بهمان علم که آنوقت
 خودش آموخته بود حال بدگیری میتواند، زیرا هر دو بیکارند، علم و معلوما ندارند
 که بقدر قوت خود کدام کتاب و سواد را مطالعه کنند و
 یا چیزی را بنویسند، اگر در کلانی علم را حاصل کنند آنهم نشا
 غیرت معلوم است که در خوردی هم مرکب و ما هم نگشته و ^{انگیزد}
 کلانی از بیکار میگوید مصرع:
 «کنم عاشقی چه کار کنم» و گفته که

این شغل و بیمه برائے شان میسر نشود، باز از غم چهره میکشد
و هر عمل چون فی الجمله غذای دُرست میخواید، و چه آن از
کمال و هنر خود شان حاصل نمیشود، بالضروره قمار و دزدی
اختیار میکند، و در آن ناچار آدم کشتی میگردد، در خواب یا
بیداری کدام ضعیفتر از خود را میکشد، و آزار بشیر
میداند، هر نفرین بین شمشیر و خیالات و روشیکه از سر چاره
سالگی گرفته تا حال به انجام رسانیدی و بعضی باینهمه به حمیر
و بد روشی به اصل و نسب خود میسنارند، چنین ابیات
و مقالات را ندیده و نه خوانده میستوانند :-
اما نکته فخر خویش باید گفتی - چون سگ با شخون دلخوش میشکند
گرفتار من و تو و خانه جنگلی هستند، و نمیدانند که صیادان از

هر طرف در کمین اند، نه سیاه و ابلق را میگذارند و نه سیاه
مطلق را برده بلکه خود میسازند، و از پروبال ما کار میگیرند
و مطلبی که صیاد ما دارد، ازین خیالات خانه جنگی داشتن
و من و تو گفتن به آسانی بدست شان می آید، از انزو
(اعلیحضرت غازی) اتفاق و اتحاد و محبت و مودت
که نتیجه انسانیت اند قومیت خود گرفته تمام افغان بلکه کل سکنه
افغانستان را در اتفاق و اتحاد چون شخص واحد میخوانند
و هر که از روی انسانیت با اعلیحضرت او قربت داشته
باشند آنرا قوم و قریب خود میدانند، و این مدعا
بے توسط علم بر نمیرسد.
و نیز حال در تمام دنیا بنزد جمیع عقلا و حکما به ثبوت رسیده

اینکه غالبترین قوتها قلم و سخن است، بعد از آن تهنیه خوراک
و پوشاک و اسلحه از بهر کدام ضرورت وقت که اهم
بذریعه علم پیدا میشوند، و اینهمه بد اخلاقیتها اگر افراد
و طین عزیز را از بعلی است که معلومات و شغلی ندارند، که
آن گرفتار باشند، و این هم غلط است که گویند سبق
کار اطفال است، ما کلانیم هرگز نمیتوانیم، بلکه کلان
بهتر است، زیرا کلان فوراً سخن میداند، و خطی که
به راه و روش گفته شود از قلم خود صاف در مینماید و
بحد مطلوب میرساند، و زبان سوال و جواب دارد
و طفل انقدر عقل ندارد، و زود نمی فهمد، و آنکه گفته اند که
«بکلانی نمیتوانند» بسبب اینکه کلانان گرفتار کسب

کاراند، رنق یومی خود را می یابند، پدران برای شما
نمیدهند، پس وقتی که کسب و واسطه حصول رنق شما
همین سبق باشد، چگونه نمیتواند، چنانکه این پدر با جد
غازی مان میفرماید که من نان میدهم و از شما سبق
میخواهم، اگر چه اعلحضرت او این سبق را بکار و
خدمت و عوض نان خود مجرای میکند، مگر انسان
میداند که هم خوراک و پوشاک با ما میدهند و هم کار خود ما را با ما میکنند اگر شما
و حقیه ردل خود فکر کنید، غیر از این چه می یابید که اعلحضرت غازی چنان
شغلی از بهر ما میخواهد که باز داند از جمیع دوائم باشد، انسانیت اتفاقا
و اتحاد از ان تولید شود و دین دنیا در ان بوده تا صحن برگرد قمار آن بود
و نیکنام ظفر یاب با هم، بلکه از مرگ هم نجات دهند ما از عذاب باشند.

و اسے شاگردان و خوبی اخلاق خود بسیار متوجه و گوشا
باشید که در پرچہ امتحان نمبر آن از ریاضی و خواندن قرآن
مجید زیادہ تر است، چنانکہ نمبر قرآن خواندن اگر چہ
باشد نمبر اخلاق بالضرورہ بجاہ گرفته میشود، تا بقوت
مُعَلِّین ہر متمدنی قہر کہ در اخلاق باشد ببرد، پس در بین
ایشان ہر کہ نمبر اخلاق را زیادہ بُردہ باشد، سزاوار سرگردہ
و کپٹانی فریق او باشد و شنیدن امر و عرف معلّم را
ہمترین جمیع فقرات اخلاقیہ دانید، زیرا اگر این
اساس دُرست نباشد، سبق و کلمات اخلاقی چہ
اگر کلمہ طیبہ سبق از ہر او خواندہ شود، ہم او از تہ دول
نی شنود، پس بچنین شاگردان بطور شاہد کہ فریق را خراب میکنند.

و حرکات در فارسی و صرف و نحو باین ناهایا میشوند

فارسى	زبر	زیر	پیش
صُوف	فَتْحَ	کَسْرَه	ضَمَّ
مَنْجُو	نصب	جر و خفض	رفع

مگر در نحو تخصیص بحرف آخر لفظ دارند و ناهای
مذکوره حرکات را بنظم چنین آورده اند:-

رفع و ضم پیش و نصب و فتح بر کسر و جر زیدان و خفض دیگر
(اصطلاح کتب لغت) باب هر حرف یا معنای هر یک

(۱) الف ممدوده (ب) موحده (پ) بای فارسی (ت)

تای فوقانیه (ث) ثمای مثانه (ج) جیم (چ) جیم فارسی

۸۵

مِائِدَةُ صَدِّ اَلْفِ نَحْوِ

ای احمد آن زواید که در تَمَثُّلِ حَالِ الْمَتْنِ ابْتِدَائِيَّةً
 شما خوانده اید؛ بلی صاحب از جمله آن کی معماست
 چنانکه نام "طیب" ازین بیت می براید:-
 نام یارم سه حرف دان بگرد هر کی حساب پنجه و پنج
 ط-ن-ه=۵۵، می-ه-ه=۴۰، ن-ه=۵۵

ب-ه-ه=۴۰ و ۶=ه=ن=۵۵

و نام «بدر» ازین بیت حاصل میشود:-
 گزیده اند قبا تا کس نداند نام و زاهد آخول شام او بر فی الحال
 یعنی "قبا" بعد گردانیدن "ایق" = ۱۰ و ۲۰ و ۱۰۰ که دو چند
 هر یک از آن ۲۰ و ۴۰ و ۲۰۰ = (ب در) می باشد

و نام ((ملک)) ازین بیت خارج میگردد :-

نام یارم نود و اول حرفش نود است .

طرفیش نود و وسط او ثلث نود .

یعنی (م، ل، ک، = ۹۰) (م، ی، = ۹۰)

(م، ک، = ۶۰ = ن و د) (ل = ۳۰)

و دیگری حساب پیمه های یومیت است که ماه و

چند میشود، همانست که هر پیمه را بر یک قرآن گرفته

فورا جواب میگویم .

و دیگر اندک تفاوت ماه را از روز اول آن معلوم

کردنت، چنانکه از بیت تا بیت و پنج اگر مشتبه

باشیم و آن روز چهارشنبه بوده و اول ماه، از دوشنبه باشد

پس معلوم شد که آن روز چهارشنبه ۲۴ بهمان ماه است
زیرا همان روز اول ماه بازیه ۸ و ۱۵ و ۲۲ و ۲۹ می آید
و دیگرے اینکه در هر سال بهر روز هفتہ کہ روز
اول ماه رمضان باشد بهمان روز روز اول عید قربان
هم خواهد بود چنانکہ روز اول رمضان اگر شنبہ باشد انسان
میداند کہ امسال حج اکبر است کہ روز عرفہ
بروز جمعہ می باشد کہ خطبہ عرفہ و خطبہ روز جمعہ
یکجا میشوند .

و دیگرے دانستن نشان ^{دو} و فرقی مخالف
درستی چنانکہ قصہ مشہورے هست :-
زرتکان چهار روز بہند پنج + دورومی تو با کی عراقی بسنج

سه روز و شب یکتار و دویس و دو باغ و سه زانغ و یکی چوکیل
دو میخ و دو باغ و یکی همچو دو و نه زننه شمر دن بنقید هر دو
که پانزده نفر مخالف و پانزده نفر مسلمان در یک کشتی
نشسته بودند و آن کشتی طوفانی شد، پادشاه و وزیر هم
در آن بودند، وزیر بیک طریقی در شستن ایشان
تصرف نموده پادشاه را فهماند، او حکم کرد که از فلاخا
شروع نموده آدم نهم را در دریا انداخته بروید
تا بعضی جان سلامت برند، بهما تقرر معمول شد
هر پانزده مخالفین در دریا افتادند.
حال تا بعد از مختلف یعنی هر قدر مخالف و هر قدر موافق
و هر شماره که بفرمایند در یک دایره نشاند می توانیم

و بهمان عدد معین جمیع مخالفین را در دریای اندازیم پس از
بهر ابرای چنین امر آسان بیت ساختن چه ضرورت
و آن اینکه به اندازه مجموع موافقین و مخالفین نقاط مانده
از سر آن نقاط حساب را شروع نموده بقرار نقطه
آمریه نقطه که حساب برسد از ابطرف خارج دهم و ده تا آنکه
و مداران مساوی عدد مخالفین گردد.

بعد کا قدر از خود محفوظ داشته کشمش و نخود یا ذغال
سنگ را بهمان قرار قطار نموده از مبدأ شروع
کرده البته همه مخالفین در دریای افتند چنانکه
از یازده مخالف و چهل و چهار موافق حساب
دهم و دهم پنجمین شود.

سبق (۱۱۳)

(مقدمه علم هندسه)

«وهندسه را فارسی اندزه گویند»

نقطه: عبارت از آنچه نیست که محض چشم دیده شود
درازی و بر هیچ نداشته باشد. خط: اینکه درازی محض
داشته باشد، و بر هیچ نداشته باشد، پس کوتاه ترین
خطوط واصله باین دو نقطه را خط مستقیم گویند همچنین
و خط گرد و درگاری را مستدیر نامند، و نقطه
باینی آنرا «مرکز» و خطیکه از مرکز بآن خط مستدیر رسیده
باشد آنرا نصف قطر خوانند همچنین؛

و علم هندسه غیب ازین دو قسم است که



خطایغنی از خط کج و ج اینچنین سه در سه بحث
نیکنند. سطح اینکه، هم برداشته باشد و هم درازی
یعنی دو طرف داشته باشد، هر دوی آن برابر باشد،
یا مختلف، پس سطحیکه هر دو خطوط مستقیمه از هر
طرف بران برانند، همه و چو دیک بآن سطح بچسبند
از آن سطح مستوی خوانند، و اگر نه چنین باشد از غیر مستوی
گویند.

سبق (۱۱۴)

جسمی که سه طرف داشته باشد، یعنی هم برو هم
درازی، و هم لکی، پس اگر بر یک جسم شش سطح
مربع احاطه نموده باشند از آنکعب گویند، مانند

«طاس تختة نزد» و هرگاه بر یک جسم یک چنان سطح
مستدیری احاطه نموده باشد، که در مغز مغز آن جسم چنان
نقطه یافتن ممکن باشد که هر چند خطوط مستقیمه از
نقطه به آن سطح مستدیره برآورده شوند، آنهمه با هم
برابر باشند، آنجسم را کره گویند، و زاویه عبارت از آن
تیزی سطحیست که از تلاقی دو خط مستقیم پیدا شود
چنانکه کوچه خط دیگر برسد و هر دو یک خط نشوند، پس آن
کج تیغ سطح، که از ملاقات این دو خط پیدا شود از
زاویه گویند، پس اگر یک خط بر دیگری چنین بنفتد که آن
دو زاویه که از دو پهلوی آن پیدا شوند هر دو برابر
باشند، هر کدام آنها را زاویه قائمه و آن ایستاده را عمود گویند

۹۳

انجین
 و صرگاه یکی از ان و زاویه خورد یعنی تنگ و دیگر
 فراخ باشد، خورد را حاوه و
 کلان منفرد خوانند، انجین

سبق (۱۱۵)

پس هر سطحی که خطوط مستقیمه بران احاطه نموده باشد از
 مستقیمه الاضلاع گویند، و کمتر از سه خط مستقیم سطح
 احاطه کرده نمیتوانند، پس سطحی که سه خط مستقیم
 بران احاطه نموده باشد، آرا مثلث گویند، و هر خط
 آرا ضلع خوانند، و هر مثلث از روی اضلاع آرا
 سه قسم بیرون نخواهد بود، که هر سه ضلع آن برابر

یاد و از آن برابر هر یک زاویه هر سه مختلف باشند، قسم
اول را تساوی الاضلاع، و قسم دوم را تساوی الساقین
و سوم را مختلف الاضلاع خوانند، و چون زاویه
هم ازین سه قسم بیرون نمی باشند که قائمه باشند،
یا منفرجه، یا حاده، و در شکل (۳۲) مقاله اول اقلیدس
ثابت شده که هر سه زاویه مبرثلث برابر دو قائمه است
پس اگر یک زاویه مثلث قائمه باشد، دوی دیگر آن بالضرورة
حاده خواهند بود، که آن هر دو چون جمع شوند بر
یک قائمه میباشند، لهذا آن مثلث را بنام آن یک
زاویه کلان یاد می کنند، یعنی مثلث قائم الزاویه
گویند.

سبق (۱۱۶)

پس هرگاه يك زاويه مثلث از قائمه هم كلاتر بوده يعنى
منفرجه باشد بنام آن زاويه كلان ياد مى نمايند، يعنى
مثلث منفرجه از زاويه خوانند، و نيز ثابت شده
كه تساوى اضلاع مثلث مستلزم تساوى زوايا
است يعنى اگر هر سه ضلع مثلث برابر باشند،
هر سه زاويه آن هم برابر يكديگر خواهند بود، پس هر زاويه
آن برابر $\frac{1}{3}$ قائمه باشد، بنا بريند كور مثلث تساوى
الاضلاع از زوئى همين يك قسم يعنى
حاد الزوايا مى باشد و بس، و هر كدام متساوى
التساوين، و مختلف الاضلاع از زوئى هر سه

۲۱۲

رسم اول

طراى

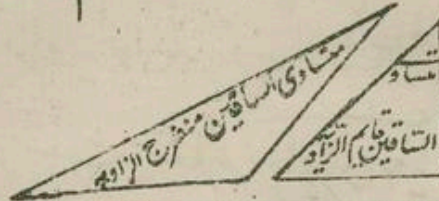
ترتیب

۹۶

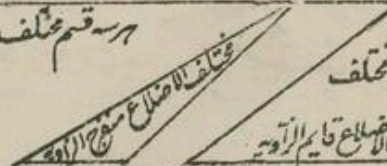
قسم قبول میکنند اینچنین :-



هر سه قسم مساوی الساقین



هر سه قسم مختلف الاضلاع



و سطحی که چهار ضلع بروی احاطه نموده و چهار زاویه آن قائمه باشند پس
اگر چهار ضلع آن با هم برابر باشند آنرا مربع گویند، و الا
مستطیل خوانند، اینچنین :-

مستطیل

مربع

۹۶
قسم قبول میکنند اینچنین :-

سبق (۱۱۷)

و سطحی که پنج ضلع یا زیاده بران احاطه نموده باشند هرگاه
همه اضلاع آن با هم برابر باشند، آنرا مخمس و مستطیل
و مستطیع و مثنی و مثنی و معشر گویند، و الا دوخته اضلاع
و دو سه تته اضلاع، و دو و سه تته اضلاع، و دو و سه تته
اضلاع، و دو و سه تته اضلاع، و دو و سه تته اضلاع خوانند
و سطحی که بیست و یک ضلع یا زیاده بران احاطه نموده باشد، آن سطح را



دائرة گویند، و آن خط پرکار را
محیط دائرة نقطه بامنی ویرا
مرکز آن دائرة خوانند
اینچنین

۹۸



و یک خط مستقیم که از یک طرف

محیط برآمده و بطرف دیگری

رسیده باشد، هرگاه بر مرکز نیفتد

باشد از قطر گویند و الا ورنه

و آن حصه محیط که از یک طرف و تر تا

طرف دیگر آن رسیده است

قوس گویند و دو حصه آن



دائرة را قطعه صغری و قطعه کبری خوانند و خطی که از نصف قطر تا

نصف قوس رسیده باشد از آن هم گویند و سطحی که یک قوس

و دو نصف قطر بر آن احاطه نموده باشد، هرگاه زیاده از نصف دائرة

باشد آن اقطاع کبر گویند و هرگاه کمتر از نصف دائرة باشد

آن را قطع اصغر خوانند چنانکه در اشکال فوق
مسطور است .

سبق (۱۱۸)

هرگاه یک خط مستقیم بر خط مستقیم دیگر تقاطع برقرار
نماید، البسته بر آن نقطه تقاطع چهار زاویه قائمه پیدا
شوند، اگر آن نقطه تقاطع را مرکز ساخته بیک بعدی
دائره بر آن رسم کنیم، دهن هر قائمه را البسته ربع
آن محیط گرفته باشد، پس چون محیط دایره را به ۳۶۰



قسم مساوی منقسم میارند و
هر قسم آنرا درجه گویند و ربع عدد دایره
۹۰ میشود، لهذا هر زاویه قائمه را ۹۰ درجه

مقدمه جغرافیا

جغرافیه در اصل "جوگرافی" لفظ یونانیست "جو" بمعنی زمین
"گرافی" بمعنی حالاتست "جغرافیه" بمعنی حالات زمین است

سکبکی (۱۳۷)

آن علم است که از (شکل و جسامت زمین) و (آب و هوای
که بر آن احاطه کرده) و (حکومتها و روش قانون هر کدام)
(و محصولات و کشت و تجارت آن) بحث میکند.

چار سمت است: شرق، آفتاب برآمد، و مغرب
آفتاب نشست را گویند، و چون دروازه خانه کعبه رو
بشرق است، و پشت آنخانه معطر بطرف مغرب

طرفیکه دست چپ و دست آرا شمال گویند، بسبب آنکه
دست چپ را شمال گویند، و جانب مقابل آنرا جنوب ^{گویند}
و نقطه فتهای این دو طرف آخری را قطب شمالی و قطب
جنوبی گویند، و قطب شمالی آسمانی وقت خفتن بر آسمان
خوب فحمیده میشود، چنانکه ستاره هفتم آن هفت ستاره
بنات النعش است که در عوام چهار ستاره آن ستمی
بچهار پائی خورداست که از یکپای آن سه ستاره دیگر
قطار است، آخری آنها را ستاره قطب گویند
و بر جانب مقابل آن قطب جنوبیت، و آن ^{به مقدار} آبان
پایان زمین است.

زمین مع آب شکل کرّوی دارد، و کرّه چنان یک چیز کلّه

۱۰۲

گروے را گویند مثل زارنج، بلکه اصل تعریف از این
گروه اند، که چنان چیز کلوله که باین آن یک چنین نقطه
پیداشدنی باشد، که هر چند خطیکه از آن نقطه بسطح وی
برآورده شوند، همه آن خطوط با هم برابر باشند و
کره و آن نقطه باینی ویرا مرکز او گویند.

سبق (۱۳۸)

پس این زمین خاکی، و آن آب بسیار که برپوشیده است
یک با درنگ و از آن یک هند و آنه بسیار گروے چنان
برآمده خیال کرده میشود که هر دو سر آن با درنگ با سطح
آن هند و آنه چنان برابر باشند که هرگز از آن خطوط کمی
باشد، و سکونت مردم برین سر و آن سر با درنگ نمایی

خاکست ، هیچ و شعیور منکر در از نما بودن زمین شده
نمیستواند ، زیرا آب بر کروییت حقیقی خود ایستاد
و دوسر مقابل زمین از آب برآمده که بر هر سر آن سکونت
عالمی هست ، پس خود این زمین خاکی چگونه کروی باشد
مگر مجموع این کره از آب و خاک بهر سیده را کره زمین گویند
اگرچه جزو آبی این کره از جزو خاکی آن بسیار است ، بکره آبی
مستمی نموده از بسبب شرافت انسان و سکونت وی بر جزو خاک
آن ، لہذا جزو خاکی آنرا ترجیح داده مجموعہ را کره زمین سستی
داشته اند .

و چون این کره بسیار کثافتست ، لہذا هر چند می که
آب آن از صدمه باد بسیار ته و بالا میشود ، و در نهایت

آنهم کوه ها و چتورهای بسیار میباشند، و او را از کوه تیت کشیده
نمی توانند، بسببی که آن پستی ها و بلندیها، نسبت بکلانی کوه
زمین چون نسبت پستی و بلندی خوردن خور و تارنج است بخود
نارنج، که آنرا از کلونگی کشیده، و کلانی این کوه از اینجا برای شما
معلوم میشود، که دوره آن تقریباً (۱۳۹۶) گروه است
سبق (۱۳۹)

پس اگر شخصی پله پیاده هر روزه ده کوه راه برود، و
پیاده روی او را بر روی دریا و کوه ماهم فرض کنیم در سه
سال و ده ماه دوره آنرا قطع کرده می تواند، چنانکه عدد
مذکور را اگر بر ده تقسیم کنیم که عدد کرده های یک روزه اوست
صفر آن ساقط گردیده عدد کل روزها (۱۳۹۶) حاصل شود، باز

چون بر عدد ایام سال شمس قسمت کنیم که (۳۶۵)
است همان سه سال و ده ماه حاصل گردد.

و این گره به پیچ خیز بسته و متکی نیست، بقدرت کامله
حق سبحانه تعالی مایلین معلق است، و مانند پرچ چاه
خود دور و گردش میکند، و گردش آن از مغرب
بسوی مشرقست نه برعکس، چنانکه قبل برین حرکت
یومی را بفلک منسوب میداشتند، و حال چنین بود
رسیده، که روز و شب ازین گردش زمین پیدا میشود،
چنانکه یک سیخ باریکی در نقطه سیخ ناریخ زده و از نقطه سرو
بر آورده بقدر مفاصله از چرخ دور گرفته و بر خودش
دور داده شود، البته آن نصف وی که بطرف چرخ است

روشن، و نصف مقابل آن تاریک خواهد بود که
نصف روشن آن روز نصف تاریک آن شب باشد

میدهد -

سبق (۱۴)

و آن سیخ را محور، و آن دو نقطه مقابل را قطبین آن خواهند
و زمین در بیست و چهار ساعت که مقدار یک شب و روز است
یک دور را پوره میکند، و دایره کلاستر که که مرکز
آن خیال کرده میشود چنانکه دوری هر جزو آن از هر دو
قطب با هم برابر است آنرا (خط استوا) گویند بسبب
اینکه شب و روز در همه وقت سال در آنجا مستوی یعنی
برابر میباشد، و مرکز این کره را (مرکز عالم گویند) ^{جمع} زور

اشیا وزن دار از هر طرف این کره که باشد بسوی مرکز
عالمست، لهذا، و مردم امریکا پایا میباشند چنانکه اگر یک
خطی از کف پای مابسوی مرکز عالم برده و از آنجا گذشتند
به امریکا بر آورده شود، البته یکف پای آن شخص بخورد
که مقابل و مقابل است، و این خیال نکنید که
امریکا چون در زیر پای است چرا مردم آن نمی افتند
که آنان نیز باید که ما چنین حیرت کنند که چرا ایشان
نمی افتند، و این فکر هر دو جانب غلط است، زیرا
آسمان بالای هر کدام و پای هر یک بجانب مرکز
عالم است، بلکه در هر شب بار و زنا بحد امریکا میرود
و امریکا بجای ما می آید، و آفتاب و ماه و قمر ثابت است

۱۰۸

و زمین بر خود دور میسازند، و اینکه آفتاب در چشم انسان
متحرک میسازد، مشابه آنست، که انسان در یک گاو
تیز رفته باشد، و طرف درختان و دیگر اشیاء
می بیند، خیال میکند که درختان میروند.

سبق (۱۴۱)

زمین را یک حرکت دیگر هم هست، که بر یک خط بیضوی بر
دور آفتاب میگردد، و یکسال آن دوره را تمام میکند،
و آنرا حرکت انتقالی گویند، و فصول چهارگانه که بجا
و تابستان، و خزان، و زمستان باشند، از آن حرکت
انتقالی زمین پیدا میشوند، و اگر حرکت بفلک منسوب
باشد این داعی مؤلف ثبوت مدعای آخر را به آسانی می کند.

پس یک طرف آن بادزنک نمای خاکی بمناسبت تقا
رنگهای مردم و آب و هوا بسبب حصه منقسم نموده هر یک
آنها را بزرگتر اعظم گویند، و بنام ایشیا و یورپ، و افریقا
یاد کنند، بطرف مشرق ایشیا، و بجانب مغرب
یورپ، و بطرف جنوبی این هر دو افریقا افتاده است
و مجموع این هر سه حصه را (دنیا می قدیم) و (برقیق)
گویند، و قبل برین رُبع مسکون میگفتند، و بر سر دیگر
بادزنک نام بزرگتر اعظم چهارم است که مسهلی به امریکا
و یک بزرگتر اعظم خورد تر از چهار بند کوراست، که مانند کنگ
از آن بادزنک نام بجانب شرقی جنوبی ایشیا برآمده
آنها را (اوشینیا) گویند، و هر کدام چنین زخمها را خیره

۱۱۰

خوانند، و این خبریه اوشینیا چون بسیار کثالت،
بنابران سبب اعظم نجم آنرا حساب نموده اند، و دو بزر
اعظم مذکور آخری یعنی امریکا و اوشینیا را دنیای جدید
نیز گویند.

و محیط اعظم چون با هم متصل، و فی الحقیقت یک دریا
مگر نسبت بوضعیت زمین، و یا تفاوت اندک در رنگ
و طعم آب از یک حد تا حد دیگر بنام علوه مستمی گردیده، آنرا
هم پنج حصه متقسم نموده اند، دو حصه آن که یمنی قریب
قطب شمالی، و دیگری قریب قطب جنوبیت، چون از
حرارت آفتاب دورند تا یک حد همیشه یخبسته بماند
و هر یک بطریق دایره مدور افتاده، مرکز آن قطبست

یکی را بحر منجم شمالی، و دیگری را بحر منجم جنوبی گویند، و
آن بحر که بجانب جنوب ربع مسکون افتاده، و تا بحر منجم
رسیده آنرا بحر هند گویند، پس یک بحر دراز که بجانب
شرقی دنیای قدیم افتاده و تا بحر منجم رسیده، آنرا
(بحر الکابل) گویند، و یک بحر دیگر که بجانب غربی دنیا
قدیم افتاده، و از یک بحر منجم تا بحر منجم دیگر رسیده، آنرا
(بحر اوقیانوس) گویند.

و از ابتدا چون جهازهای سریع السیر نبودند، ازین سبب
این سه بزرگ عظم اول که ایشیا و یورپ، و افریقا با
با هم خبر بوده اند، و از بودن امریکا و اوشینیا و مردم آنجا
هیچ علم نداشتند، تا آنکه در سنه هشت صد و هفتاد و یکم

عیسوی امریکا، و در سینه بکثرار و بیست او شینا پیدا شدند
بعد چون مقدار خشک را با سطح آبی کل کرده مذکور نسبت داده
سنجیدند، از جمله پنج حصه سطح مستدیره کل کرده، دو حصه
آن خشک، و سه حصه آن آب گرفته، و کل این کرده مکرر
از آب و خاک را کرده زمین گویند.

سبق (۱۴۲)

باید دانست که (جھیل) ضد جزیره است، یعنی چنانکه
جزیره جزو است از زمین که از میان آب سرزده، و گرد
از آب فرا گرفته است، همچنین جھیل جزو است از آب
میان خشک برآمده، گرد گرد آن خشک گرفته چنانکه در وطن
غریبا آب استاده غمین است.

(خلج) ضد خیزه ناست، یعنی چنانکه آن خشکه که است دور
از آب گرفته، و یک پهلوی آن بسته بر اعظم باشد از خیزه
نما گویند همچنین آب در خشکه در آمده را خلیج می‌نامند.
(بوغاز) ضد خاکست است، یعنی چنانکه دور بر اعظم که اکثر
دوره هر کدام را آب گرفته باشد، مگر از یک پهلوی متوسط قدر
خشکه با هم وصل شده باشند، آن خشکه واسطه را خاکنا گویند.
همچنین دو بحر اعظم که بواسطه قدری آب با هم اتصال یابند
باشند آن آب واسطه و رابطه را بوغاز گویند.

مسبق (۱۴۳)

و چون هر یک از اکثر اشیا مذکوره بناهای دیگری آدمی شوند
بنابر آن اولاً با هم مذکور معلوم شده باشد، بعد از آن گیرند و از آن

می نویسم آنچه از شکل و جسامت زمین بحث میکند آن را
(جغرافیای ریاضی) گویند .

آنچه از آب و هوایی که بر سطح زمین احاطه کرده بحث کند آن را
(جغرافیای طبیعی) گویند

آنچه از حکومتها، درویش قانون هر کدام بحث کند آن را
(جغرافیای سیاسی) گویند و در زبان فارسی معنی سیاست

بهتر ازین نیست که خواجه حافظ شیرازی فرموده
باد و ستان مروت بادشمنان مدارا .

آنچه از محصولات، و تجارت بحث کند آن را (جغرافیای اقتصادی) گویند
(ایشا، آسیا) یورپ، اروپا (افریقا، افریقه) (امریکا، امریکه)
(اوشینیا، استرالیا، اوقیانوسیه، دنیای جنوبی) .

قاعده سیاحت

چون اکثر مبتدیان چنانند که پنج جماعت است را
مکاتیب را پاس میکنند، و در باب سیاحت و جمع
و خرج خانگی، اگر والدۀ شان بگوید که مبالغه قضا صم آنخوا
و حاصل المالك پدر شما و غیره آمده باز بقرار لازم بخرج
خانه، و تنخواه ملازم و غیره رسیده، اگر پدر شما از مصارف
آن پرسد، و یا کدام ملازمی بگوید، که تنخواه بمن نرسیده،
و یا در خرید کدام چیز می در تردد افتیم که آیا کدام وقت
چقدر خریده شده بود که چنین زود به اتمام رسید یا خوب شد
مدت تریاوی را کفایت نمود، از چه معلوم خواهیم کرد، اینها

سیاه کرده باشید، تا بطریق یادداشت از همه باب بر مبلغ
آمدنی، و خرج خود علم داشته باشیم؛ مبتدی: - اینکار ^{پایان} آمو
نشته، اینکار میز را است، ما چه میدانیم، اگر چه کار
آسانست، مگر از سبب عدم علم بر آن، او در گفتن خود
صادق است، لهذا بطریق مثال چیزی از آن سپینویم
، فاضل و باقی هر صفحه را در آخر همان صفحه مینگاریم، چنانکه اگر
ماصل آمدنی بسیار بود «حاصل جمع» خرج را از آن تفریق
نموده، باقی آنرا بلفظ «الباقی» در جای جمع صفحه آتیه می آوریم
و هرگاه «حاصل جمع» خرج زیاده بود «حاصل جمع» جمع را از آن
تفریق نموده، باقی آنرا بلفظ «الفاضل» بجا خرج صفحه آتیه مرقوم
میداریم، و هرگاه جمع و خرج هر دو مساوی باشند همان است

که نه فاضل دارد، و نه هانی، مدعا بر صورت حساب
هر صفحه در آخر آن جم اتمام رسیده، کار آن دراز
نشود، حال بطریق مثال درین سه صفحه چند قلم در جمع
و چند در خرج بنویسیم، اگر بطریق مذکور سیاهه چند ساله
در یک کتابچه بنیاید، کار هر ماه هر سال از عنوان صفحه معلوم
میباشد، که در کدام روز و از چه درک آمده، و بکدام مصرف
رسیده، و در یک ستون یاد و ستون آوردن آن فرق
ندارد، و باید که احاد و عشرات روپیه و پیسه بکمال برابری
با هم محاذی داشته باشند اینچنین: —

.....

جمع
از رد غلام سرور بدو دفعه پنج و پنج صدر و سپه گرفته شد، یکشنبه ۲۲ ثور
۱۳۰۲ هـ حواله یکنهزار از بابت حاصل املاک بردیوان گودای قنداری
داده شد ۱۰۰۰

غلام سرور برای گندم از قرار روز نرخ داد، حواله بردیوان گودا
داده شد، یکصد و سی آن بردیشی رفت باقی که بجا نمانده آورده شد ۴۵
قرضه که بر غلام رسول بود و حال آورد
۱۰۴۵
۱۰۴۵ - ۳۰
۱۰۱۵

خرج
قیمت شش جلد کتاب و نیات آلیف قاضی عبدالغنی خان ۳۰ - ۲
یک سیر بوره بتاریخ یوم یکشنبه ۲۲ ثور ۱۴۵ - ۱۲
دنبه بخته سنج کردن پیاز ۶
خرج عیب و پنج جلد و نیات دفعه دوم ۵
مدد کاسه المنیم ۳۰ - ۸
ترمیم گاوی توشط حاجی گادی از بهم سایه ۳۰ - ۲۵
خرج جیب چخشب ۲۲ ثور ۱۵ - ۱۵
۶۵ - ۳۰

انباتی صفحه سابقه یوم پنجشنبه ۲۶ ثور ۱۳۰۳ ۳-۹۴۹

رج

برای جیب چا شنبه ۸ جوزا - ۱۰	خرج چکانه پنجشنبه ۲۶ ثور - ۲
خرج چکانه - ۱۰	گرتی محمد موسای حیراسی - ۱۰
پیراهن الیا که و جا در دکا که از باب	چای جوش حبه سفید از بعضی کتو - ۵۰
نودا ماد شدن ملاش سوارخان - ۱۶	کرباس حبه کلاسن - ۱۴۰
تیل خاک یوم دوشنبه ۱۱ ثور - ۲۴	حبه خرج جیب یوم جمعه ۲ جوزا - ۵
آر و تبارنج یوم فوق - ۵۰	قند رسم زنان حبه جامی خالی نور از حجه - ۱۲
مردوری انداختن را برگادی - ۲	حبه خرج چکانه جمعه ۲ جوزا - ۱۰
	حبه خرج رفتن قند را حمال - ۳۰
	خرج برین شنبه ۸ جوزا - ۵
	در وجه نیک محمد بقال از باقر مزاد ۱۵۰
	یک چاک چا ۵ جوزا - ۱۴
	بوٹ زنانه - ۳۰
	خرج جیب شنبه ۸ جوزا - ۱۵
	را برگادی - ۳

ستون سابقه
۱۱۳-۳۰
۹۱۶-۴۸
جمعیان
۱۰۲۶-۸
۹۴۹-۳۰
۲۶-۴۸

۹۱۳-۴۸

۱۲۰

از بابت نخواهد بود که بیت و پیکان خرج شده باقی وجود ۱۳۰۲
 مع ۲۳۰ ۱۹۱ ۵۴

رج

برای خرج چکانه شنبه اجزا ۵۰۰-۵	الفاضل صفی سابقه ۳۹۳-۴
برای کفن با در حقیقت الله چکانه ۱۰۰۰-۱۰	برنج مخمین ۱۰۰-۱۰
جو اسپیم شنبه اجزا ۹۰۰-۹	دوبلی شستن کرباس و دوختن ۳۴۰-۳۴
برای خرج چکانه ایضا یوم یک ۵۰۰-۵	خرج حبیب شنبه اجزا ۱۰۰-۱۰
خرج رو جمعه ۲۴ اجزا در بار ۸۰۰-۸	یک سیر پوره شنبه اجزا ۱۲۰-۱۲
برای خرج چکانه یوم یک و کوفته ۸۰۰-۸	یک روزه سقا و دو نیم رو چکانه ۳۰۰-۳
برای حبیب کوفته یوم یک ۵۰۰-۵	ملک اے سه عدد و ستار ۱۶-۳
بنظام قادر جان داده شد ۵۰۰-۵	قروت و ماش و نمک جمله ۱۰۰-۱۰
محصول نه ۱۳۰۲ گادی ۱۱۰۰-۱۱	خرج اضافیه بجهت همان نه ۸۰۰-۸
۱۹۱-۵	خرج حبیب دوجه ۲۰ اجزا ۵۰۰-۵
	۱۲۵-۸

۲۱۲
 صد و سی و دو
 هزار و سی و دو
 و بیست و یک

مبلغ سی و هشت روپيه و پنجاه و دو پيسه الباقی صفحه سابقه است
خرج آن در بعد باید آورد.

پس بقرار صفحات مسطوره فوق تا هر چند مدت که این
سلسله پیش برده برده میتواند، و بر هر جا که حساب قطع
کند قطع است.

و نیز اگر نقد و جنس زیاد و پدرياکه اعم دوست دیگرشان از
یکجائی فرستاده باشد، این پسریخ جماعت پاس
کردگی چون رسید نوشتن را یاد ندارد، آنوجه را در تصرف
خود آورده نمیتواند، چه جای دیگر وثیقه جات، و یا نه
نکات میها از دست در اشکال افتادن خط بود، و حال چون
خط در ظرف چند ماهی بدرجه اعلی بدست می آید، پس در میان

نویسنده

اوقات کمائی کرده خود اصل کار را به مطلب آن خطرا

بدست آورده باشد آن این است و تغزیت نامه را هم

گاهی احتیاج می افتد و هر دو مدعا اینند

تغزیت کبری و جوانی و جوانی و کلا و مری و نیکو

(بعد از حمد و ثناء و تسبیح)

چون اسامی جهان جمیع را جان برده اند و اللهم و اکبوا للخراب

گذشته شده، هر چند از فوت و موت «فلانی خان» تمام

میتوان گفتیم، مگر انسان را بجز گفتن «أنا لله وانا اليه

راجعون» چه سود خواهد بود، حق تعالی او را مرخصت و مقدر

و ناو شمار اصبر و استقامت بر هر امر مستقیم شرعی نماید

و کرمت فرماید، یا لقون و القصاد .

۱۲۳

شدت شریعت

رسید

مبلغ دونهزار و نهصد و شصت روپیه کابلی که منصف
آن مبلغ بکنیزار و سه صد و هشتاد و روپیه موصوفه میشود
چون برادر کلام غلام حیدر خان مع کیراس اسپ
سرخون تپو شط محمد رسول خان نام فرستاده بود مبلغ
ذکور الی و نیار آخر، و اسپ موصوف هم بگوشته و حال
مناسب بر آینه درگاه آله غلام سرور رسید، تحریر فی
یوم چهارشنبه ۲۲ محرم ۱۲۰۴ هـ

(درست غلام سرور)

مَحْت

از مال خالص عبد الصمد خان ولد فقیر محمد خان قوم
 نورزائی مبلغ دو هزار و پنجاه روپیه تحت کابلی که مناصف
 مبلغ یک هزار و دو صد و پنجاه روپیه موصوفه میشود و بر
 ورقه بمن بنده درگاه آله غلام سرور ولد علی صفر خان
 اخی زائی، قرض و دین لازم الاداست، مقرر و مشروط
 بر اینکه در آخر فصل تیر ماه بنده ۱۳۴۰ که ماه قوس باشد
 نصف مبلغ مذکور را یکجا، و نصف باقی از اب طریق قسط در
 ظرف چهل ماه ادا، و مهی سازی نمایم .
 تحریری یوم یکشنب ۱۳۴۰ (در سخط غلام سرور خان)
 الشهود: فلانی ولد فلانی، فلانی ولد فلانی، فلانی ولد فلانی

قبالة سبع قطعی

مقصود از تقریر و مطلب از تحریر این سطور شرعی القواعد
والارکان آنست که درین وقت بتاریخ یوم شنبه یازدهم
ماه اسفند ۱۳۰۴ شمسی از هجرت نبوی صلی الله علیه
و آله وسلم بود که بفرخندگی بی بیات بتات قطعی حاجی
لازمی بگی و تمامی موازی ده جریب بلغ مشتمل بر آب
شمره و غیر شمره، واقع بابا ولی قند مار در تحت تصرف
محدود بدینجه و در اربعه ذیل به شرقاً متصل است به باغ ملا
و کد ملا غفور قوم نورزائی، غرباً متصل است به ممر عام
شمالاً متصل است برین فیض الله خان و عبد الله خان
قوم فوغلرلی، جنوباً متصل است بممر عام، ملک موروثی

مختبر اسم و نسب خود غلام محمد خان، و لکد سلطان محمد خان
قوم الکوران می ببلغ بیست و پنجرار و پیه پنجه کالی دو
مشقاله زر چاندی که مناصفه آن دو از ده هزار و پنجاه
موصوفه باشد، در شان ملا جمعه خان و لکد محمد افضل آخذ
زاده علی زانی، با جمیع توابع شرعی و لواحق ملتیه از مژ و مدخل و
حقابه، و ملحقات، و متعلقات، و کل مایه خلق بهامن القلیل
و انکثیر رغبت و رضای دون الاجباز و الاکراه مستجاب
و قبول و تقابض شرعی، در بدین بین الجائین بلا شرط
و بایع مذکور بعد از اقرار بفر و حقن بیعه محدود، و اخذ ثمن
از دعوی کذب، و فساد بیع و کره، و بیع جائز و عدم
قبض ثمن، و ثمن فاحش، ابراک عام و تبرکات نام نموده، و بیشتر

مذکورین سزا براسه فرور یا بع مذکور را براسه خود قبول
نمود، و كان ذلک بمحضه فی المسلمین .
الله هوود

فلان ولد فلان فلان ولد فلان فلان ولد فلان
قوم فلان قوم فلان قوم فلان

قبایلیه بیج

در وقت بیانخ دوازدهم رجب اسد سنه مطابق اول محرم
قمری از بهرت نبوی صلعم بود که او را معبیه صحیح شرعی نمود و خبر اسم
و نسب خود خواجه محمد خان ولد نور محمد خان قوم یابری برتوج
که بغیر وقت بیج جائز موازی یکدیگر بند حویلی مشتمل بر سه طرف عمارت

Page Not
Available

فی الحکمہ داستن املائی علمی

هر چند مبتدی در املا خطی هیچ غلط نکند، و در املائی علمی ^{طریق}
را "ترقی" بنویسد هم خوانده میشود، مگر حتی المقدور الفاظ
مشهور و کثیر التوقع را خوانده و به نوشتن هم تکرار نماید
تا هم آواز را با هم غلط نکند، و هر یک از الفاظ ذیل را
بقرار لازم بنویسند، و از معنی آن هم بدانند.

ت

تحت، تاج، تنور، تقدیر، تیار، شاب، زمستان
اقدار، هجته، شفقت، خدمت، شرافت، سعادت
شهادت، مستاع.

۱۳۰

ط

طاقت، طلب، طریق، طفل، طشت، طلا،
چطور، سطح، سطرنج، قطار، مطلب، شرط
ساقط، ضابط، رابطہ، مطاع.

س

ساقی، سخی، سجدہ، سفیر، سعید، سوال، سطر مسجد،
جسم، جسد، حسد، حساب، مست، رسول، حواس،
نفس، تحسین، ہوس، خرس، رئیس، خیس.

ص

صدف، صد، صدق، صادق، صلاح، قیصر،
صراف، مصاحب، حرص، صندوق، مقصد

۱۳۰

سید و سید

طرازانی

نزدیک و نزدیک

قصاب، شصت، نضت، نصحت، رقاص،
عاصی، خاص، خواص، مخصوص، قمیص، حاصل،
فصاحت، صواب.

ش

ثبت، ثانی، ثالث، ثروت، ثابت، خیاشت،
بجث، خبیث، عیث، مشال، ثواب.

ز

زین، زشت، زکات، زجر، زخم، زحمت، مزد،
مردور، غرم، خزانه، روزانه، رزیل، معزول،
عزرائیل، قرمز، زوار، زایر، زیارت، زوال،
حسز.

۱۳۲

ذ

ذهن، ذہین، ذکر، ذاکر، ذقن، ذلیقعدہ، ذوالقرنین،
ذوالقدر، عذاب، بذر، نذر، غدر.

ض

ضامن، ضعیف، ضرور، ضرر، حاضر، حضور، قاضی،
راضی، ہضم، فاضل، حضرت، قرض، عرض،
مرض، عضو، عرض.

ظ

معظم، ناظر، ظلم، ظالم، ظاہر، نظر، عظمت، ظرف،
ظریف، عظیم، مظلوم،
چیزی وقت یابند «او ذالکیر» نیز صرف باید کرد، یعنی

۱۳۳

استاد غلط بگوید و مبتدی صحیح عبد القدیر بنویسد .

عنوانهای هر فی "لایحه تحقیق عبارت

القاء که در بعضی عبارت

امانی بر روکار کرده

(و ما همان کتابچه را مطابق اللفظ و ریخا و بیخ می نامیم)



۱- عبارات القاب عموم وزرا و نامورین ملکی و ضامنین

نظامی و ارباب رتیب ملکی افغانستان در جمیع

مکاتیب به تحقیق نوشته میشود، یعنی فقط به تحریر

اول لقب اکفا و زریده میشود .

القاب مأمورین و زار

۲: القاب صدر اعظم افغانستان [جناب عالیقدر
جلالتآب] است .

که در مقابل آن [ج ر ع ج] مفهوم القاب شایسته
مینماید .

۳: القاب عموم وزرای افغانستان [عالیقدر
جلالتآب] است .

که فقط در مقابل آن حرف [ع ج] مفهوم القاب
فوق را نموده کفایت میکند .

۴: القاب مدیران مستقل [جلالتآب] است .

که در مقابل آن تنه صا حرف [ج] کافیت .

۵:- القاب معین و مستشاران و زارات [عالیه] صدقت آب است .

که در مقابل آن حروف [ع، ص] کفایت میکند

القاب نائب الحکومه و حکام مأمورین ملکی

۶:- القاب نائب الحکومه^{والی} یا علی العموم [والاشان جلالت] که مخفف آنرا [و، ج] باید نوشت .

۷:- برای حاکمهای اعلیٰ [عالیجاه عزت و صداقت همراه] نوشته

میشود که در مقابل آن [ع، ع، ص] کافیت

۸:- القاب حکام کلان [عالیجاه عزت سراف] است .

در موازی آن [ع] کفایت است.

۹- برای دیگر حکام [عالیجاه اخلاص همراه] نوشته

میشود، که مخفف آنرا [ع]، [ایاید نوشت] .

۱۰- القاب علاقه داران [اعلاصمب] است .

که در مقابل آن تنه حرف [ا] کفایت میکند .

۱۱- برای مدیران و خوانین و مقبرین روشناس

[صداقت همراه] نوشته میشود .

که در مقابل آن تنها از حرف [ص] القاب فوق

فهمیده میشود .

القاب قضایه

۱۲- برای قاضی القضاة [جناب فضیلت آب] نوشته میشود .

که در برابر آن [ج، ف] کافیت
۱۱- القاب عموم قضاة افغانستان [فضیلت آب] است.
که فقط در مقابل آن تنها حرف [ف] کفایت است.

القاب منصبان نظامی

۱۲- برای نایب لار [عالیشان عرت و شجاعت همراه] نوشته میشود.
که در مقابل آن از حروف [ع، ع، ش] مفهوم
القاب فوق میشود.

۱۵- القاب فرقه مشیر [عالیشان شجاعت همراه] است.
که در عوض آن حروف [ع، ش] نوشته میشود.
۱۶- برای لوا مشر [صداقت و شجاعت همراه] نوشته میشود.

۹۱۲

جبهه

طرازانی

نشریه

که در موازی آن [ص] ش باید نوشت .

۱۷- القاب غنشد مشر [حمیت مند] است .

که در مقابل آن تنخسا [ح] کافی است .

۱۸- القاب کند کشر [شجاعت] است .

که محقق آنرا تنها حرف [ش] کفایت میکند .

۱۹- القاب تولیمشر [غیرت مند] است .

که در برابر آن فقط حرف [غ] کفایت است .

۲۰- القاب بلو کشر [بها تمنند] است .

که تنخاد و مقابل حرف [ب] باید نوشت .

القاب ارباب تربلکے

۲۱- برای رتبه اول [جلالت آب] نوشته میشود .

در مقابل آن تنها حرف اول لقب و علامه رتبه او

[ج، اول] مفهوم لقب و رتبه او میشود.

۲۲: القاب رتبه دوم [عالیقدر] است.

که در برابر آن حرف اول لقب و علامه رتبه آن

[ع، ۲] تحریر شود.

۲۳: رتبه سوم القاب آن [عزت مآب] نوشته میشود.

که در موزی آن فقط [ع ۳] که حرف اول

لقب و علامه رتبه آنست کفایت میکند.

۲۴: رتبه چهارم [عزت مند] نوشته میشود.

در مقابل آن حرف اول لقب و علامه رتبه او

[ع، ۴] کافی است.

علامه نشانهای نشان

۲۵- در فرامین مکاتیب مخفف حرف اول نشانهای-

المراعلی، المرعالی، سردارعلی، سردارعلی،
نوشته میشود:-

۲۶- نشان [المراعلی] از حروف [ا، ا] نشان مفهوم میشود.

۲۷- در مقابل [المراعلی] [ا، ع] نشان کافیت.

۲۸- در برابر [سردارعلی] [ا، س] نشان کافی است.

۲۹- در موانی [سردارعلی] [ا، س، ع] نشان باید نوشت.

۳۰- اگر برای بعضی اشخاص از دو رقم نشانهای مذکور را

افزاید بر آن اعطاء احسان شده باشد در فرامین مکتوباً

۱۴۱

علامه یک نشان اول آن نوشته میشود.

۳۱- در فرامین و مکاتیب معرفی که در خارج و داخل مملکت

افغانستان نوشته شود، و مقصد شناساندن صاحب

نشان باشد، هر قدر نشان را دارا باشد نقصان

مردوم میشود، مثلاً صاحب نشان المرعالی و وزیر

اعلیٰ و استقلال و استور و وفا و غیره

-(ختم شد کتابچه تخفیف القاب)-



دوکان غلام فاروق بخیر را
دو نه سیب ماه است فافلا

اعداد لاتینی

چون درین حساب صفر استعمال نمیشود، از آنرو ۱۰۰ و ۱۰۰۰ و ۱۰۰۰۰ را به اشکال مخصوصه معین داشته اند و چون درین اعداد اکثر کار را از خطوط مستقیم گرفته اند، لهذا یک، دو، سه را چنین مینگارند:—
 I II III
 چنانکه در صفحه ساعت دیده میشوند، و چون خطوط مستقیم اضافه از قدر مسطوره بسیار میشوند و بد مینمایند، از آنرو برای نصف و عشر و نیز اشکال مخصوصه مقرر کردند چنانکه:— ۵ و ۵۰ و ۵۰۰ را چنین بنگارند

IV . X . L . C . D . M

۱ ۵ ۱۰ ۵۰ ۱۰۰ ۵۰۰ ۱۰۰۰

و کار چهار و شش را نیز ازین پنج بطریق منفی مثبت
می گیرند، بقسمی که جای منفی را بطرف چپ اصل
و جای مثبت را بجانب راست آن مقرر داشته اند

و مفاصله دو عدد را بصفر معین میدارند، اینچنین :-

IV. V. VI و بالای هر عدد کوچک خط مستقیم

باشد آنرا هزار دانید، و اگر دو باشد میلیون، و هرگاه

سه باشد ملیار شمارید، چنانکه در ذیل بموجب ارقام

هندسه از یک گرفته الی میلیون و ملیار همه اعداد آن

موجود و معلوم اند، اینچنین :-

I. II. III. IV. V. VI. VII. VIII. IX. X. XI. XII.

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲

XIII. XIV. XV. XVI. XVII. XVIII. XIX. XX

۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰

XXI. XXII. XXIII. XXIV. XXV. XXVI

۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶

XXVII. XXVIII. XXIX. XXX

۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰

۱۴۴

بعد از آنها اعداد حمل و پنجپاه و غیره تا صد اینطور نوشته میشوند:

XL.L.LX.LXX.LXXX.XC.C
۴۰ ۵۰ ۶۰ ۷۰ ۸۰ ۹۰ ۱۰۰

اعداد الصدها نیز از اینطور نوشته میشوند:

C.C.CCC.CD.D.DC.DCC.DCCC-
۲۰۰ ۳۰۰ ۴۰۰ ۵۰۰ ۶۰۰ ۷۰۰ ۸۰۰

CM.M.
۹۰۰ ۱۰۰۰

ترتیب هزار را اینطور می نویسند:

MM.MMM.MMMM.V.VI.VII
۲۰۰۰ ۳۰۰۰ ۴۰۰۰ ۵۰۰۰ ۶۰۰۰ ۷۰۰۰

VIII.IX.X.XI.XII.XIII.XIV.XV
۸۰۰۰ ۹۰۰۰ ۱۰۰۰۰ ۱۱۰۰۰ ۱۲۰۰۰ ۱۳۰۰۰ ۱۴۰۰۰ ۱۵۰۰۰

و همچنین:

I.II.III.IV.XL.C
۱ ۲ ۳ ۴ ۴۰ ۱۰۰
علامت یون بر هر عدد که در خط مستقیم است

I.II.III.IV.XL.C
۱ ۲ ۳ ۴ ۴۰ ۱۰۰
علامت ملیار بر هر عدد که در خط مستقیم است

دستور اندازه زمانه

چون شناخت اوقات صوم و صلوة وابسته
بدانستن طلوع و غروب آفتاب است، لهذا باید
دانست که شب باروز عبارت از یک شب و یک روز است
یعنی از هر وقت امروز که اول آنرا بگیرد تا همان وقت
فردا یک شب باروز کامل شود، چنانکه اگر از غروب
آفتاب امروز است ای آن گرفته شود تا غروب فردا
یک شب باروز میشود، و این زمانه ابد او همه جایگزین
است، کم و زیاد شب باروزها از هم دیگر خود نمیشوند، اما
شب و روز با هم تفاوت میکنند که گاهی روز

۱۴۶

کلان میشود و گاهی شب، الا در آن شصت و جانمانی که
بر کمر زمین واقعند البته در آن شب در روز ابد با هم
برابر میباشند، لهذا آنرا «خط استواء» گویند، و در غیر آن
بالتصوره تفاوت می کنند، چنانکه در وطن عزیز ما، روز
اول جل باشد خود برابر می باشد، و روز دوم آن شب
از آن کلان میشود یعنی اندک از شب داخل روز میگردد
و یومیته بهین حال روز افزون شده میرود، تا آنکه
روز اول سرطان نهایت کلان می باشد و شب آن
بکمال خورده می رسد، و این روز را «اَطْوَلُ النَّهَارِ»
گویند، بعد از آن کمی شروع میکند، یعنی روز دوم
سرطان از روز اول آن کم می باشد که چیزی از آن

۱۴۶

مهر

۱۴۶

طرازانی

شماره

داخل شب گشته میباشد و یومیّه همین حالت پیش می‌رود
تا آنکه در روز اول می‌نزدان روز آنقدر کم میشود که شب
برابر میگردد و روز دوم آن از روز گذشته کمتر
میشود که چیزی از آن داخل شب میگردد و اینجاست
یومیّه زیاد شده میرود تا آنکه در اول بعدی روز
به نضایت خورده و شب آن بکمال درازی میرسد
که آنرا «شب یلدا» گویند بعد از آن باز روز
شروع بکلافی میکند که چیزی از شب در تحت
تصرف خود می‌آورد تا آنکه در روز نوزدهم شب و روز
با هم برابر گشته و همانحال اول عودت نماید و سال دیگر
شروع گردد.

سابق (۱۳۲)

بنابر مذکور شب باروز، که جمیع آنها در همه جای غنی شب باروزها
در تمام سال و تمام دنیا با یکدیگر برابرند از بابیه بیت و چهار
حصه تساوی قسمت نموده اند، و هر حصه آنرا ساعت
گویند، و بجهت این نامند و هر ساعت را شصت حصه
نموده هر حصه آنرا دقیقه گویند، و هر دقیقه را با شصت
حصه کرده هر حصه آنرا ثانیه نامند.

چون تساوی شب و روز در تمام سال در دو شب
اول حل و اول مهین است، و در جمیع ایام باقیه سال
بجز کمترین و در همه جا با هم تفاوت دارند، لهذا از
نصف روز تا نیم شب و از ده ساعت و از نیم شب تا نصف

روز دیگر هم دوازده ساعت است که جمله (۲۴) شود،
و این حالت در هر شب از روز و همه جا در تمام سال با هم
برابر است، و در طلوع و غروب، تفاوت هر روز هم
خوب معلوم میشود، بنا بر مذکور ساعت چهار چنین
برابر کرده اند که از نصف روز تا نصف شب دوره خود
یعنی دوازده ساعت را کامل نمایند، پس در روز نوروز
کابل بلکه در تمام دنیا طلوع هم بر شش و غروب هم بر
شش بجای می باشد، فاصله آن طلوع کابل بر
پنج ساعت و پنجاه و نه دقیقه، و غروب آن بر شش ساعت
و یک دقیقه می باشد که یک دقیقه از ابتدا و یک دقیقه در انتها
از شب گرفت کل این روز دوازده ساعت و دو دقیقه شد

۱۵.

فردا طلوع بر پنج ساعت و پنج باه و هشت دقیقه، و غروب
بر شش ساعت و دو دقیقه میباشد، روز سوم طلوع
بر پنج ساعت و پنج باه و هفت دقیقه، و غروب بر شش ساعت
و سه دقیقه میباشد که جمله این روز دو از ده ساعت و شش دقیقه
است، همچنین این حالت پیش میرود و گردش میکند
چنانکه مطابق تفصیل مذکور درین سه جدول ذیل
آخر سال مفصلاً مرقوم است، خوب بهوش کنید، در
ماه اول یک سال هر روزه خود این داعی معلوم کرده
اگر تفاوت از نفس الامر داشته باشد، یک یا دو دقیقه
خواهد بود، نه بده دو از ده دقیقه، چنانکه قبل ازین عصر سعادت
توپ چاشت تفاوت زیاد شنیده میشد.

سابق (۱۳۳ و ۱۳۴)

تعداد روزها محل در مثلثهای مابینی بالا بطریق رفتار مستوی مست

یعنی از طرف دست راست بجانب چپ رفته ساعات و
دقایق طلوع هر روز آن در دو قطار بالا، و ساعات و دقایق

غروب آن در دو قطار پایان مسطور است، همچنین است

حال ثور و جوزا در دو جدول دیگر، اما تعداد ایام هر

در مثلثات مابینی پایان بطریق رفتار معکوس مست

یعنی از طرف دست چپ بجانب راست میسرود

ساعات و دقایق طلوع هر روز آن در دو قطار بالا،

و ساعات و دقایق غروب آن در دو قطار پایان نشان میدهد همچنین است

احوال اسد و سنبل در دو جدول دیگر که این ششاه یعنی نصف النهار

152

جدول طلوع و غروب آفتاب

جدول اول

حَمَل

[illegible]

جدول دوم

میران
کشتور

٥	٥	٥	٥	٥	٥	٥	٥	٥	٥	٥	٥	٥	٥	٥	عنت
١٢	١٣	١٤	١٥	١٦	١٧	١٨	١٩	٢٠	٢١	٢٢	٢٣	٢٤	٢٥	٢٦	دقيقة
١/١٥	١/١٤	١/١٣	١/١٢	١/١١	١/١٠	١/٩	١/٨	١/٧	١/٦	١/٥	١/٤	١/٣	١/٢	١/١	آيام
٦	٦	٦	٦	٦	٦	٦	٦	٦	٦	٦	٦	٦	٦	٦	اعت
٣٩	٤٨	٤٠	٤٢	٤٥	٤٦	٤٦	٤٦	٤٦	٤٦	٢٩	٢٤	٣٦	٢٥	٣٤	دقيقة

جدول سوم

جک وزا

[illegible]

قوس معین المستط

۱۵۳

براق دار السلطنة کا بل

مستفید

ششم جدول اول

۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵
۲۴	۲۸	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲
۳۰	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۳۳	۳۲	۳۱	۳۰	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹

خودت
اسد

ششم دوم

۴	۴	۴	۴	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵
۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۰	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۳۰	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱
۴	۳	۲	۱	۰	۵۹	۵۸	۵۷	۵۶	۵۵	۵۴	۵۳	۵۲	۵۱	۵۰

سرطان

ششم سوم

۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶
۳۰	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱
۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴

جدی

۱۵۶

و نصف دیگر سال یعنی تعداد ایام میسران همان تعداد
حمل است، مگر ساعات و دقائق طلوع یومیه آن
در دو قطار پایان که قریب آن است نشان میدهد
و ساعات و دقائق غروب آن از دو قطار بالا که
بعید از آن است گرفته میشود، همچنین احوال عقرب و
قوس در دو جدول دیگر.

اما تعداد ایام جدی همان تعداد سرطان است
مگر ساعات و دقائق طلوع یومیه آن در دو قطار پایان
که قریب آن است نشان میدهد و ساعات و
دقائق غروب آن از دو قطار بالا که بعید از آن است گرفته میشود
و ساعت خود را خصوصاً توپچی کابل و بهرات که آنهم تقریباً

۱۱۳
میزان فی
خروج رتبه

متفق الغرض کابل معلوم میشود، در وقت طلوع یا غروب

برین جدول برابر باید نمود.

و اوقات صلوة خمسہ برافق کابل تقریباً ازین قرار است.

که ظهر بعد از زوال شروع میشود.

و عصر دو ساعت قبل از غروب، در هر روز سال، و شام بعد از

غروب، و هفت تن بهشتاد دقیقه بعد از غروب، و صبح یکصیّد

قبل از طلوع شروع میگردد و بر خود طلوع اتمام

می یابد، و بغیر صبح و پیشین که درین خود فرجه دارند باقی همه

متصل اند، چنانکه شروع لاحق ختم سابقست پس باید ازین

در رسیدن تحقیق اینکه اول هر وقت را از بهر نمازاده دقیقه

بعد از وقت معینه مذکوره دانسته تا نماز پیش از وقت

۱۵۶

کلمه طرف خانه و جای
بنده الله متوب باشد بنده
بستید و دست

گذاشته نشود و از بهر صوم ده دقیقه قبل از آن می انگاریم چنانچه
در یک روز معین اول وقت نماز صبح را نو دقیقه
قبل از طلوع میداریم نه صد و صوم همان روز را یکصد

و ده دقیقه قبل از طلوع میداریم نه صد و نقتش

ص بر لور و زالقدرم جناب محتشم میرزا محمد صدیق خان ملک کاتب

را احترام هرگاه جو یا احوال بنده آباشید از طفله حضرت باری خیریت
و امنیت آحصل و بدو عاگوئے علحضرت غازی شاه اراکستم بر لور
من از روزیکه بسند وار آمده بمیرزا شیخ ماه کامل گذشت که از احوال
لاست سلامتی خود و احوال جمند محمد تاجان و ما صاحبم



اطلاع ندانید معلوم شد که لاف درستی شما بدو غوغا آقا انیس قدر هم
از احوال بنده آبی خبر نیاشید گاه احوال خود را بریم نویسان
باشید که باعث غلبه جمعی شود

خلاصه خبری

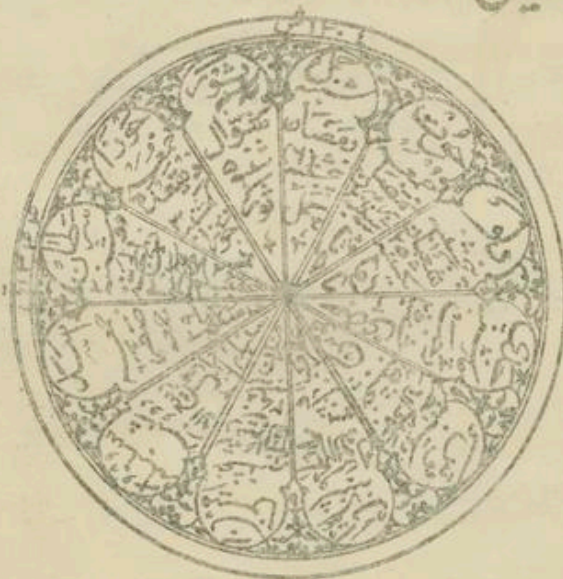
چون اکثر اوقات هر انسان محتاج در یافت روز ماه
 میشود، که آیا امروز چندم ماه شمسی یا قمریست، و
 اشتباه وی در دوسه روز میباشد در پنج شش که
 احتمال تفاوت یک هفته در آن بیاید، زیرا در قمری
 ماهتاب را درین دوسه شب دیده از حال آن تخمین
 میداند که امروز مثلاً ۱۲ یا ۱۱ یا ۱۰ نهایت نوزدهم خواهد
 بود، و شسی از کاغذها و معاملات دوسه روز قبل ازین
 در خاطر و خطور میسباید که مثلاً ۱۱ یا ۱۲ یا ۱۳ بعد
 باید، مگر از اول ماه واقف نیست که بکدام روز هفته بود تا

مهم خبر است از سفیر محترم عطف به خبری
 خارجیه
 عطف به خبری
 در بر صواب

از روی حساب هفته بدانند که اول ماه مثلا اگر دوشنبه
باشد یک روز اضافه از پاژ هفت باز همان دوشنبه
می آید بسبب اینکه دوشنبه اول هم داخل حساب گشته
یعنی ۸ و ۵ و ۱ و ۲ و ۲۹ همان دوشنبه می آید، مگر روز اول سال
معلوم می نیست باشد، بنابراین هرگاه در اول سال بر
کاغذ نازک متوسط زینکو گراف مانند این جفتی ذیل که از
پذه است طبع شود و دانه یک پیه بفروش
رسد، و هر شخص بپشت ساعت خود بچسباند، بجز در
آن هر انسان میداند که برج اول سال همان است
که سنه آن سال بالای قوس آن نوشته شده، و روز اولش
آنکه در تحت قوس مذکور مسطور است، چنانکه در مثال رو

۱۵۹

اول خل شنبه است و غرة ماه رمضان که پنجمین است
باز در داخل برج مذکور مسطور است، همچنین غرة پسر
قمری که داخل هر برج شمس است روز هفته آن معلوم
و حساب آن بهمان برج منسوب و طاهر و مرقوم است
اینچنین:—



جدول حاضری

کیفیت هر مرتب هر ماه این جدول حاضری یک ساله
مشتل بر دو صفحه چنانست که مثال آن درین مرتب
کلان ذیل یومیّه و هفته و ارنقطهای روزگار هر هفته بتر
معین گشته، پس هر روزی که مبدئی حاضری
مکتب گردد، نقطه آن روز به ضلع قریب آن نقطه
وصل میگردد، و چون هفته اول اغلب ناقص می باشد
لذا وقتیکه چهار هفته اضلاع با ختم تمام رسد، بعد
از آن به نقاط سوراخ شروع میشود که در روزگار
مکتب سوراخ آن پرمیگردد، تا آنکه آن ماه به انجام رسد

۱۶۲

که بالای خط خودش مرقوم است جمع مینماید، و در ماه
باز حاصل جمع ماه های گذشته که در تحت خط ماه
مرقوم است با عدد ایام حاضره اینجا که بالای خط رسم گشته
جمع نموده در زیر خط آن ماه میسنگارند، همچنین در هر ماه
عدد ایام حاضره آن ماه بالای خط مستقیم وی و مجموع
ایام حاضره از هر سال تا آخر آن ماه در زیر خط مستقیم
تحریر خواهد بود، چنانکه در زیر خط مستقیم ماه فوت عدد کل
ایام حاضره آن سال مرقوم باید بود
پس اگر ایام حاضره این سال را با اعداد ایام حاضره ماه
اول سال دیگر جمع کنند، و سالها اینکار را پیش ببردند
ممکن باشد که هر وقت چون جدول حاضری آن مستند

۱۶۳

دیده شود، مجموع آیام حاضره از ابتداي شمول مکتب و
فورا حاضر و ظاهر باشد، وقتی که از قوت و جماعت وی
پرسیده و سن و سال او دیده شود از روی ملاحظه
مذکوره خوب و ناخوب در حق او و مکتب او انسان گفته
میستواند.

پس اگر در مکاتب بهم سرشته این جدول جاری
باشد، روزی که پسر به مکتب نیامده و نقطه آن روز را
خود او به ضلع رسانیده، فردا چون حاضری والای
مکتب در باب دیروز رقعۀ پدرازوی بخوابد و ندارد،
بعد نقطه آن روز را در جدول حاضری می بینند تا معلوم
کنند که دیروز جواب پدر را چه گفته، می بینند که

۱۶۵

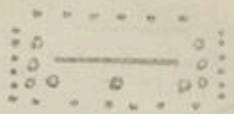
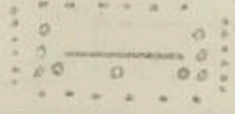
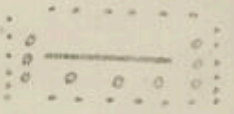
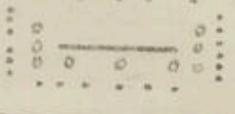
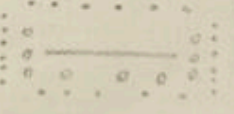
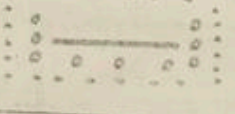
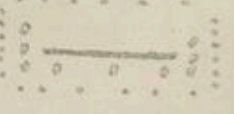
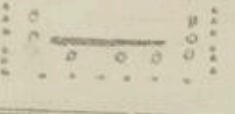
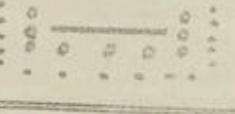
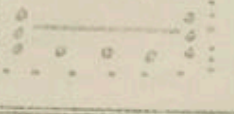
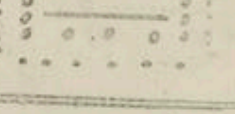
جدول حاضری

سال اول	اسم طالب	ولد	ساکن	تاریخ
کیفیت از ترقی و غیر ترقی دپانندی کاروبے پروائی وغیرہ				
عزیز				
نور				
بخارا				
سرطان				
اسد				
منیر				

بروز مناصری

۱۶۶

اینجا کیفیت جدول سال دوم

حل		یمنان	
نور		عقرب	
جوزا		نخس	
سریان		جدی	
اسد		ذو	
مغیر		حوت	

۱۶۷

پروگرام خیمه مکاتیب

نصاب تعلیم از بهر این در تخیل درج شد که معلّمین خوب
طرز جدید هر وقت آن را دیده در فکر آن باشند که بر روی
بسیع هر بند کار طرز جدید بچند مدت ما این را کرده
توانیم، هر وقت ^{۵۵} قوت خود را آنقدر دید که این کار پنج ساله
تا سال دیگران بده سال می کنند، ما بنصف مدت ظاهر
شان به دو نیم سال به انجام رسانده می توانیم که
تفاوت چهار چمت بعد از آن خود را نمبر اول طرز
جدید دانند

